

**کارگران جهان متحد شوید!**

# **بولتن مباحث**



**گروه های کمونیست چپ**

**شماره ۲ (تابستان ۱۴۰۲)**

## فهرست مطالب:

معرفی کوتاه بولتن مباحث

۳

بیانیه مشترک گروههای کمونیست چپ انترناسیونالیست در باره جنگ اوکراین

۴

جریان کمونیست بین المللی، انیستیتو دامن، صدای انترناسیونالیستی و چشم انداز کمونیست انترناسیونالیستی

توضیحاتی در رابطه با مواضع رفقای انیستیتو دامن در باره جنگ

۶

صدای انترناسیونالیستی

پاسخ انیستیتو دامن به نقد صدای انترناسیونالیستی

۹

انیستیتو دامن

علل جنگ در اوکراین و پیامدهای آن برای پروتاریا

۱۶

جریان کمونیست بین المللی

تنها مبارزه طبقاتی بین المللی می تواند سیستم سرمایه داری را به زیر بکشد و به جنگ پایان دهد

۲۰

چشم انداز کمونیست انترناسیونالیستی

بیانی از یک سال جنگ امپریالیستی و حقانیت مواضع انترناسیونالیستها

۲۲

صدای انترناسیونالیستی

جنگ در اوکراین به بربریت و هرج و مرج در سراسر جهان دامن می زند

۲۸

جریان کمونیست بین المللی

جنگ در اوکراین، یک سال بعد

۳۲

انیستیتو دامن



تروتسکی در جریان  
کنفرانس زیمروالد  
با سایر رفقا بحث  
می کند.

# معرفی کوتاه بولتن مباحث

منتشر کردند. چنین نقدی بسیار ضروری و ارزشمند است که امکان تعریف و شفاف‌سازی مواضع طبقاتی را فراهم می‌کند و ترازنامه‌ای را پس از یک سال جنگ در اوکراین ارائه می‌دهد.

بنابراین، بولتن دوم هم شامل بحث و هم متن ترازنامه منتشر شده توسط گروه‌های مختلف است. ما همچنین در ابتدای بولتن بیانیه مشترک بین سه گروه را مجدداً منتشر کرده‌ایم تا در بین رفقا و سازمان‌های مختلف متعلق به طبقه کارگر منتشر شود.

کارگران وطن ندارند!

هیچ توهم در صلح طلبی وجود ندارد: سرمایه داری فقط می‌تواند از طریق جنگ‌های بی پایان زندگی کند.

تنها طبقه کارگر از طریق مبارزه بر علیه استثمار که منجر به سرنگونی سیستم سرمایه داری می‌شود، می‌تواند به جنگ امپریالیستی پایان دهد.

با این حال، در سایر مسائل، به ویژه در مورد تحلیل جنگ امپریالیستی کنونی، منشأ و چشم‌انداز آن، اختلافاتی در میان گروه‌های تشکیل دهنده وجود داشت که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در نتیجه، گروه‌ها تصمیم گرفتند که نظرات مختصری در مورد این سؤالات تهیه و در یک بولتن منتشر کنند. بنابراین اولین بولتن به زبان‌های انگلیسی، فارسی و ایتالیایی منتشر شد:

(انگلیسی)

<https://en.internationalism.org/content/17332/discussion-bulletin-groups-communist-left>

(انگلیسی)

<https://en.internationalistvoice.org/wpcontent/uploads/BulletinE1.pdf>

(فارسی)

<https://fa.internationalistvoice.org/wpcontent/uploads/BulletinF1.pdf>

(ایتالیایی)

[https://it.internationalism.org/files/it/bolletino\\_di\\_discussione.pdf](https://it.internationalism.org/files/it/bolletino_di_discussione.pdf)

در نتیجه مباحثی بین این سه گروه شکل گرفت، متون بیشتری در نقد مواضع یکدیگر

در آغاز جنگ در اوکراین، جریان کمونیست بین‌المللی بیانیه مشترک انترناسیونالیستی در مورد جنگ را به دیگر گروه‌های کمونیست چپ پیشنهاد کرد. از میان این گروه‌ها، سه گروه تمایل خود را برای مشارکت اعلام کردند و بیانیه‌ای توسط این گروه‌ها مورد بحث و موافقت قرار گرفت و انتشار یافت.

اصول بیانیه مشترک این بود که در مورد مسئله اساسی جنگ امپریالیستی و دیدگاه انترناسیونالیستی علیه آن، گروه‌های مختلف کمونیست چپ موافقت کردند که موضع مشترکی در این مورد اتخاذ کنند و در نتیجه با قدرت بیشتری به ارائه یک آلترناتیو سیاسی روشن برای بربریت سرمایه‌داری برای طبقه کارگر در کشورهای مختلف ایجاد کنند.



**هیئت رئیسه کنگره  
موسی انترناسیونال  
سوم، موسوم به  
انترناسیونال کمونیستی  
(از چپ به راست:  
کلینگر، ابرلین، لنین و  
پلاتن)**

# بیانیه مشترک جریان‌های کمونیست چپ بین‌المللی در رابطه با جنگ در اوکراین

کارگران وطن ندارند!

مرگ بر تمام قدرت‌های امپریالیستی!

به جای بربریت سرمایه‌داری: سوسیالیسم!

جنگ در اوکراین با توجه به منافع متضاد همه قدرتهای مختلف امپریالیستی بزرگ و کوچک - برخلاف منافع طبقه کارگر که طبقه‌ای از وحدت بین‌المللی است، جریان دارد. این جنگی است بر سر مناطق استراتژیک، برای تسلط نظامی و اقتصادی که آشکارا و نهان توسط جنگ سالاران در جریان است که مسئولیت آنرا ایالات متحده، روسیه، ماشین‌های دولتی اروپای غربی و طبقه حاکم اوکراین که به هیچ وجه یک مهره بی‌گناه در صفحه شطرنج جهان امپریالیستی نیست به عهده دارند.

این طبقه کارگر است، نه دولت اوکراین که قربانی واقعی این جنگ است، خواه این کارگران به عنوان زنان و کودکان بی‌دفاع سلاخی شده، خواه پناهندگان گرسنه که یا اجباراً توسط هریک از ارتش‌ها گوشت‌دم توپ شده باشند، یا در فقر فزاینده‌ای که اثرات جنگ برای کارگران در همه کشورهای به ارمغان خواهد آورد.

طبقه سرمایه‌دار و شیوه تولید بورژوازی آنها نمی‌تواند بر تقسیمات ملی رقابتی خود که به جنگ امپریالیستی می‌انجامد غلبه کند. نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند از فرو رفتن در بربریت بیشتر اجتناب کند.

طبقه کارگر جهانی به نوبه خود نمی‌تواند از توسعه مبارزه خود علیه رو به وخیم شدن دستمزدها و استانداردهای زندگی اجتناب کند. آخرین جنگ، بزرگترین جنگ در اروپا از سال ۱۹۴۵، در مورد آینده سرمایه‌داری برای جهان هشدار می‌دهد اگر مبارزه طبقه کارگر به سرنگونی بورژوازی و جایگزینی آن با قدرت سیاسی طبقه کارگر، دیکتاتوری پرولتاریا منجر نشود.

## اهداف جنگ و دروغهای قدرت‌های مختلف امپریالیستی.

امپریالیسم روسیه می‌خواهد شکست عظیمی را که در سال ۱۹۸۹ متحمل شده بود، جبران کند و دوباره به یک قدرت جهانی تبدیل شود. ایالات متحده می‌خواهد جایگاه ابرقدرت و رهبری جهانی خود را حفظ کند. قدرت‌های اروپایی از گسترش روسیه و همچنین از تسلط کوبنده ایالات متحده می‌ترسند. اوکراین در تلاش است تا با قوی‌ترین امپریالیست قدرتمند متحد شود.

بگذریم، ایالات متحده و قدرت‌های غربی قانع‌کننده‌ترین دروغ‌ها و بزرگترین دستگاه دروغ‌رسانه‌ای را برای توجیه اهداف واقعی خود در این جنگ دارند - آنها ظاهراً به تجاوز روسیه به دولت‌های کوچک مستقل

واکنش نشان می‌دهند و از دموکراسی در برابر استبداد کرمین دفاع می‌کنند، از حقوق بشر در برابر وحشیگری پوتین حمایت می‌کنند.

گانگسترهای امپریالیست قوی‌تر معمولاً تبلیغات جنگی بهتری دارند، دروغ‌هایشان بزرگ‌تر است، زیرا آنها می‌توانند دشمنان خود را تحریک کنند و مانور دهند تا ابتدا شلیک کنند. اما به یاد داشته باشید رفتار مسالمت‌آمیز اخیر این قدرت‌ها در خاورمیانه، سوریه، عراق و افغانستان، چگونه نیروی هوایی آمریکا شهر موصل را با خاک یکسان کرد، چگونه نیروهای ائتلاف به بهانه دروغین که صدام حسین سلاح‌های کشتار جمعی دارد، مردم عراق را به شمشیر کشیدند. جنایات بی‌شمار این دموکراسی‌ها علیه غیرنظامیان در قرن گذشته را به یاد بیاورید، چه در دهه ۱۹۶۰ در ویتنام، چه در طول دهه ۱۹۵۰ در کره، چه در طول جنگ جهانی دوم در هیروشیما، درسدن یا هامبورگ. خشم روسیه علیه جمعیت اوکراین اساساً از همان کتاب بازی امپریالیستی گرفته شده است.

سرمایه‌داری بشریت را وارد دوران جنگ دائمی امپریالیستی کرده است. این یک توهم است که از آن بخواهیم جنگ را



«توقف» کند. «صلح» تنها می تواند یک میان پرده در سرمایه داری جنگ طلب باشد. سرمایه داری هر چه بیشتر در بحران غیرقابل حل فرو رود، تخریب نظامی بیشتری در کنار فجایع فزاینده آلودگی و طاعون را به همراه خواهد داشت. سرمایه داری گندیده است و برای تغییرات انقلابی آماده است.

### **طبقه کارگر حول خفته است.**

نظام سرمایه داری که بیش از پیش یک سیستم جنگی و مخوف است، در حال حاضر هیچ مخالفت طبقاتی قابل توجهی با حاکمیت خود پیدا نمی کند، به طوری که پرولتاریا در معرض استثمار بدتری از نیروی کار خود قرار می گیرد و امپریالیسم از آن میخواد بیشترین فداکاری را در میدان نبرد انجام دهد.

توسعه دفاع از منافع طبقاتی و همچنین آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و نقش ضروری که پیشاهنگ انقلابی در برانگیخته شدن آن ایفاء می کند، پتانسیل بزرگتر طبقه کارگر و توانایی متحد شدن به عنوان یک طبقه برای سرنگونی دستگاه سیاسی را پنهان می کند، همانطور که در روسیه در سال ۱۹۱۷ انجام داد و در آن زمان در آلمان و جاهای دیگر تهدید به انجام آن کرد. یعنی سیستمی که منجر به جنگ می شود را سرنگون کنید. در واقع، انقلاب اکتبر و شورش هایی که پرولتاریا در دیگر قدرت های امپریالیستی به وجود آورد، نمونه ای درخشان نه تنها از مخالفت با جنگ، بلکه همچنین برای حمله به قدرت بورژوازی است.

امروز هنوز با چنین دوره انقلابی فاصله داریم. به همین ترتیب، شرایط مبارزه پرولتاریا با شرایطی که در زمان اولین کشتار امپریالیستی وجود داشت متفاوت است. از سوی دیگر، آنچه در مواجهه با جنگ

امپریالیستی ثابت می ماند، اصول بنیادین انترناسیونالیسم پرولتاریایی و وظیفه سازمان های انقلابی است که از این اصول باید با جنگ و دندان و خلاف جریان در مواقع لزوم در درون پرولتاریا دفاع کنند.

سنت سیاسی که برای انترناسیونالیسم علیه جنگ امپریالیستی مبارزه کرده است، همچنان به مبارزه ادامه می دهد.

روستاهای زیمروالد و کینتال در سوئیس به عنوان محل ملاقات سوسیالیست ها از هر دو طرف در طول جنگ جهانی اول شناخته شدند تا مبارزه بین المللی را برای پایان دادن به کشتار و محکوم کردن رهبران میهن پرست احزاب سوسیال دموکرات آغاز کنند. در این جلسات بود که بلشویک ها با حمایت چپ برمن و چپ هلندی، اصول اساسی انترناسیونالیسم را در برابر جنگ امپریالیستی مطرح کردند که امروزه نیز معتبر هستند:

**عدم حمایت از هیچ یک از اردوگاه های امپریالیستی؛ رد تمام توهمات صلح طلبانه؛ و به رسمیت شناختن این که فقط طبقه کارگر و مبارزه انقلابی آن می تواند به سیستم مبتنی بر استثمار نیروی کار و ایجاد دائمی جنگ امپریالیستی پایان دهد.**

در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، تنها جریان سیاسی که اکنون کمونیست چپ نامیده می شود، به اصول انترناسیونالیستی که توسط بلشویک ها در جنگ جهانی اول توسعه یافته بود، پایبند بود. چپ ایتالیا و چپ هلند به طور فعال با هر دو طرف در جنگ جهانی دوم امپریالیستی مخالفت کردند و توجیحات فاشیستی و ضد فاشیستی کشتار را رد کردند - برخلاف سایر جریان هایی که مدعی انقلاب پرولتاری بودند از جمله تروتسکیسم.

با انجام این کار، کمونیست های چپ از

هرگونه حمایت از امپریالیسم روسیه استالینیستی در مناقشه خودداری کردند. امروز، در مواجهه با تسریع درگیری امپریالیستی در اروپا، سازمان های سیاسی مبتنی بر میراث کمونیست چپ همچنان پرچم انترناسیونالیسم پرولتاریایی را استوار به اهتزاز در می آورند و نقطه مرجعی برای مدافعان اصول طبقه کارگر فراهم می کنند.

به همین دلیل است که اکنون سازمان ها و گروه های درون کمونیست چپ، اگر چه با تعداد کم اعضا و کمتر شناخته شده، تصمیم گرفته اند این بیانیه مشترک را صادر کنند و اصول انترناسیونالیستی را که در دو جنگ جهانی علیه بربریت جعل شده است، تا حد امکان به طور گسترده پخش کنند.

**هیچ حمایتی از هیچ طرف در کشتار امپریالیستی اوکراین.**

**هیچ توهم در صلح طلبی وجود ندارد: سرمایه داری فقط می تواند از طریق جنگ های بی پایان زندگی کند.**

فقط طبقه کارگر می تواند از طریق مبارزه طبقاتی خود علیه استثمار که منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری شود، به جنگ امپریالیستی پایان دهد. کارگران جهان متحد شوید!

**جریان کمونیست بین المللی**

[www.internationalism.org](http://www.internationalism.org)

**انستیتیوی اونوراتو دامن**

[www.istitutoonoratodamen.it](http://www.istitutoonoratodamen.it)

**صدای انترناسیونالیستی**

[www.internationalistvoice.org](http://www.internationalistvoice.org)

**چشم انداز کمونیست انترناسیونالیستی، به طور کامل از بیانیه مشترک حمایت**

**می کند**

<http://communistleft.jinbo.net/xe>

۱۷ فروردین ۱۴۰۱

# توضیحاتی در رابطه با مواضع رفقای انیستیتو دامن در باره جنگ

## صدای انترناسیونالیستی

شهریور ۱۴۰۱

• رفقا همه جنگ‌ها را تحت هر عنوانی، جنگ مذهبی، جنگ آزادیبخش ملی، جنگ بشردوستانه و... به درستی یک جنگ امپریالیستی ارزیابی می‌کنند که نشان دهنده وفاداری رفقا به انترناسیونالیسم است و خیلی واضح می‌نویسند:

”در زمان ما، هر جنگی، حتی اگر خود را به شکل یک جنگ مذهبی یا آزادی‌بخش ملی، به عنوان یک جنگ «بشردوستانه» برای دفاع از حقوق بشر و احترام به قوانین بین‌المللی و... پنهان کرده باشد، همیشه لحظه‌ای از جنگ دائمی امپریالیستی است. جنگی که ده‌ها سال در سرتاسر جهان بیداد می‌کند و مرگ، گرسنگی و ویرانی را به بار می‌آورد.“ [ص ۱۶۰]

• رفقا به درستی تاکید می‌کنند که تا زمانی که نظام وحشیانه سرمایه وجود دارد، جنگ جزء جدایی‌ناپذیر نظام کثیف سرمایه داری خواهد بود و می‌نویسند:

”تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد، توسل به جنگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.“ [ص ۱۸۶]

• رفقا مبارزه طبقاتی را به درستی تنها راه مبارزه با جنگ ارزیابی می‌کنند.

• رفقا به جنگ‌ها نگاه اقتصادی دارند و بدتر از آن، نفت را عامل همه جنگ‌ها می‌دانند و این گونه می‌نویسند:

”جنگ در هر جایی که حتی

کوچک‌ترین اثری از نفت وجود داشته باشد، در جریان است.“ [ص ۱۰]

چنین دیدگاهی نمی‌تواند جنگ‌های بالکان، افغانستان، سوریه، اوکراین و غیره را توضیح دهد. جنگ به خاطر تهدید هژمونی دلار نیست بلکه به دلیل تهدید هژمونی امپریالیستی است. تهدید هژمونی امپریالیستی باعث می‌شود دلار هژمونی خود را از دست بدهد. چنین دیدگاهی نمی‌تواند جنگ ایران در عراق، سوریه، لبنان و... را توضیح دهد.

آیا ریال (واحد پولی ایران) هژمونی خود را از دست می‌دهد؟ علاوه بر تجهیزات نظامی، ایران در سال‌های اخیر بیش از ۳۰ میلیارد دلار برای نظام اقتصادی سوریه هزینه کرده است تا اقتصاد سوریه را سرپا نگه دارد. ایران نفت مجانی به لبنان می‌فرستد. این کشور برق را به عراق صادر می‌کند که نمی‌تواند برای آن پول دریافت کند. همه اینها در حالی است که اقتصاد ایران کاملاً در حال فروپاشی است و برای مقابله با تورم شدیداً به این پولها نیاز دارد. ایران هزینه زیادی می‌کند زیرا می‌خواهد هژمونی خود را به عنوان یک قدرت منطقه‌ای حفظ کند.

• ما با رفقا هم عقیده نیستیم که اظهار میدارند صدام حذف شد چون می‌خواست دلار را جایگزین یورو کند یا قذافی حذف شد چون می‌خواست ارز آفریقایی را جایگزین دلار کند که رفقا می‌نویسند:

”ابتدا رژیم صدام حسین حذف شد و سپس رژیم قذافی. اولی می‌خواست نفت عراق را بر حسب یورو قیمت‌گذاری کند و دومی حتی می‌خواست از ذخایر طلای لیبی برای ایجاد یک ارز پان آفریقایی استفاده کند که حداقل در تجارت بین قاره‌ای آفریقا، ارز آفریقایی جایگزین دلار و فرانک جامعه فرانسوی آفریقا گردد.“ [ص ۲۲]

چنین نظری نمی‌تواند توضیح دهد که مثلاً چرا آمریکا بن سلمان (ولیعهد عربستان سعودی) را که می‌خواهد بخشی از نفت خود را به یوان (واحد پول چین) بفروشد حذف نمی‌کند یا برای افزایش تولید نفت به تلفن بایدن پاسخ نمی‌دهد؟ ”طبق گزارش وال استریت ژورنال، عربستان سعودی در حال مذاکره با پکن در مورد قیمت‌گذاری برخی از محصولات نفتی خود به یوان چین است، اقدامی که به گفته ناظران می‌تواند بر برتری دلار در بازار جهانی نفت تأثیر بگذارد.“ [۱]

جالب اینجاست که خود رفقا قبول دارند که عربستان سعودی نفت‌اش را به یوان می‌فروشد و می‌نویسند:

”آنها دیگر حاضر به پرداخت چنین رشوه‌ای نیستند، به طوری که دولت سعودی آمریکا را به فروش نفت خود به چین و دریافت پول آن به یوان تهدید کرده است.“ [ص ۱۴۴]

سوال اینجاست که چرا آمریکا ←

عربستان را سرنگون نمی کند در حالی که عربستان می خواهد صنعت شیل آمریکا را نابود کند و رفقا می نویسند:

”در صورت تصویب: عربستان سعودی و بسیاری از کشورهای اوپک اعلام کرده اند که سیاستی اتخاذ خواهد شد تا قیمت نفت را به زیر ۳۰ دلار در هر بشکه کاهش دهد تا صنعت شیل ایالات متحده را نابود کند.“ [ص ۲۶]

• ما نظر رفقا را در باره علت جنگ در افغانستان نمی پذیریم که معتقدند آمریکا طالبان را سرنگون کرد زیرا افغانستان با برخی از جمهوری های شوروی سابق با ذخایر بزرگ گاز طبیعی هم مرز است که می نویسند:

”ایالات متحده با اشغال افغانستان و تحت کنترل مستقیم قرار دادن یکی از منابع عمده نفتی علاوه بر سود کلانی که یونوکال و شرکای آن از آن به دست می آوردند، قیمت نفت و گاز که بر حسب دلار تعیین می شد - قدرت امپریالیستی آنها را نیز تقویت می کرد.“ [ص ۱۴۴]

و امتناع طالبان از ساخت خط لوله نفت و گاز متان که شرکت نفت آمریکا خواهان آن بود و رفقا اینگونه می نویسند:

”مخالفت طالبان از ساخت یک خط لوله نفتی توسط شرکت نفتی آمریکایی یونوکال - که در آن معاون وقت رئیس جمهور چینی و وزیر امور خارجه کاندولیزا منافع زیادی داشتند - برای انتقال نفت و گاز متان استخراج شده از کف دریای خزر از سواحل ترکمنستان به بندر کراچی پایتخت پاکستان.“ [ص ۱۴۳-۱۴۴]

• آمریکا در طول ۲۰ سال گذشته بیش از ۳ تریلیون دلار در افغانستان خرج کرده

است. اما از کدام منابع نفتی استفاده شده است؟ کدام خط لوله یا خط نفتی از طریق افغانستان احداث شده است؟ آیا این منابع نفتی می توانست برای آمریکا سه تریلیون دلار درآمد داشته باشد؟

• رفقا به هژمونی امپریالیستی اشاره می کنند اما از آن نتیجه منطقی نمی گیرند. ابتدا نگاهی به اظهارات رفقا می اندازیم:

• ”آن ها با مداخله در روند شکل گیری قیمت نفت و در نتیجه دلار، به خود این قدرت را دادند که سهم قابل توجهی از ارزش مازاد تولید شده در مقیاس جهانی را به نفع انحصار خود تصاحب کنند.“ [ص ۶۰] [تاکید از ما]

”برای مثال می توان به تلفن های همراه «اپل» اشاره کرد، در ایالات متحده حتی یک قطعه هم تولید نمی شود: این محصولات در حدود صد کشور مختلف از آمریکای لاتین گرفته تا اروپای شرقی، ژاپن، ویتنام و ... تولید شده و سپس توسط کمپانی بدنام چینی، فاکس کان مونتاژ می شوند. نتیجه این است که از کل ارزش اضافی اخاذی شده از پرولتاریا در مراحل مختلف تولید، ۵۰ درصد به «اپل» ختم می شود که مالک حق امتیاز و علامت تجاری است، زیرا همه معاملات با دلار انجام می شود، تنها حدود ۲ درصد در چین باقی می ماند.“ [ص ۳۰]

غیرقابل انکار است که سرمایه انباشته شده در ایالات متحده تنها از استثمار طبقه کارگر آمریکا به دست نیامده است. با وجود بالاترین بهره وری نیروی کار در ایالات متحده، طبقه کارگر آمریکا قادر به انباشت این مقدار سرمایه نیست. به دلیل انحصارات، بخش زیادی از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران در کشورهای دیگر نیز به

ایالات متحده سرازیر می شود. این هژمونی امپریالیستی است که امنیت و تداوم انحصارات امپریالیستی را تضمین می کند. بدون هژمونی امپریالیستی آمریکا، اپل، مایکروسافت، گوگل، آمازون و ... قادر به ایفای چنین نقشی در جهان نخواهند بود.

ظاهراً رفقا بحث نفت را در رابطه با جنگ اوکراین کنار گذاشته اند و معتقدند که کرملین و کاخ سفید کم و بیش به هزینه اتحادیه اروپا و خود اوکراین به یک موافقت تاکتیکی و ضمنی رسیده اند و می نویسند:

”با این وجود، با در نظر گرفتن تمام مزایا و معایب نمی توان انکار کرد که نوعی توافق، کم و بیش ضمنی، بین کرملین و کاخ سفید، به هزینه اتحادیه اروپا و خود اوکراین، حاصل شده است که در نهایت به تلی از آوار ختم می شود.“ [صفحات ۱۶۳-۱۶۴]

رفقا در ادامه می گویند که ایالات متحده، روسیه و چین منافع مشترکی در تضعیف اتحادیه اروپا دارند تا بتوانند راحت تر در صحنه جهانی رقابت کنند و می نویسند:

”قطعاً در این جنگ آخری از سری جنگها، ایالات متحده، روسیه و چین منافع مشترکی دارند که اتحادیه اروپا را از داشتن یک سیاست خارجی و ارتش مشترک باز دارند تا در صحنه جهانی ژئواستراتژیک در شرایط برابر با آنها رقابت کنند.“ [ص ۱۶۱]

• رفقا به درستی اشاره کرده اند که تا کنون گانگسترها عمدتاً جنگ نیابتی می کردند، اما اکنون به دخالت مستقیم قدرت های بزرگ امپریالیستی منجر شده است و



بنابراین شاهد تنش های بیشتری خواهیم بود. رفقا می نویسند:

«تاکنون تقریباً همیشه به وسیله جنگ های «نیابتی» می جنگیدند که دخالت مستقیم قدرت های بزرگ امپریالیستی اجتناب ناپذیر شده است.» [ص ۸۲]

این استدلال درست رفقا را نمی توان با توجیه اقتصادی جنگ و بدتر از آن با موضوع نفت توضیح داد. هزینه های جنگ بسیار بالا است و طبقه کارگر جهانی بهای آن را می پردازد. تورم نه تنها در کشورهای درگیر جنگ بلکه در کشورهای که قبلاً دارای تورم منفی بودند اکنون به دو رقم رسیده است.

- رفقا به درستی مهار پیشرفت چین را یکی از اولویت های بورژوازی آمریکا می دانند:

«بنابراین دستیابی به پیشرفت چین امری حیاتی است.» [ص ۸۰]

باز هم رفقا به درستی اشاره می کنند که تخلیه افغانستان صرفاً انتقال نیرو برای مقابله با دشمن مهمتر، یعنی مقابله با پیشروی چین بود:

«و بنابراین با افغانستان خداحافظی می کنند، اما برای التیام زخم هایشان به خانه باز نمی گردند، بلکه نیروی خود را برای مقابله با پیشرفت چین و کاهش بیشتر دلار جابجا می کنند.» [ص ۱۴۸]

رفقا نیز به درستی نزدیکی روسیه و چین به یکدیگر را نه به عنوان یک اتحاد واقعی، بلکه به عنوان یک همگرایی در نظر گرفته اند که هر کدام منافع مستقل خود را دنبال می کنند:

«روسیه، در وهله اول، بسیار مراقب است که توسط «دوست» قدرتمندی که از

نظر اقتصادی و مالی بر آن برتری دارد، له نشود. بیانیه پرطمطراق «مشارکت استراتژیک جامع برای هماهنگی در دوره جدید» که در ژوئن ۲۰۱۹ توسط پوتین و شی جین پینگ امضا شد، به خوبی مبهم بودن تعهدات و احتیاط این روابط را نشان می دهد. این یک اتحاد واقعی نیست، بلکه یک نزدیکی غیر الزام آور است، هر دو طرف می خواهند دست خود را آزاد نگه دارند.» [ص ۹۳]

بررسی روابط چین، روسیه و ایران نشان می دهد که هر یک منافع امپریالیستی خود را دنبال کرده اند و واگرایی در منافع امپریالیستی آنها را می توان به وضوح مشاهده کرد، اما به نظر می رسد هر سه این کشورها در موضوع رقابت با غرب به رهبری آمریکا همگرایی دارند.

با وجود اظهارات صحیح رفقا، آرایش جدید قدرت های امپریالیستی و توازن نیروهای طبقات اجتماعی در شرایط جدید جهانی یعنی از یک سو چین، روسیه و ایران و از سوی دیگر کشورهای عضو ناتو به رهبری آمریکا و پیروان آنها را نمی توان با هژمونی دلار، نفت و... توجیه کرد. ما این موضوع را چند سال پیش در جزوه ای با عنوان «آرایش جدید قدرت های امپریالیستی در شرایط جدید جهانی» بررسی کردیم. [۲]

- در مورد تنش بین فرانسه و استرالیا که به دنبال لغو خرید یک زیردریایی چند میلیارد دلاری از فرانسه به نفع پوستن به توافقنامه امنیتی جدید با انگلیس و آمریکا بود، رفقا می نویسند:

«در عوض، ما بیش از یک دلیل داریم که باور کنیم که این حمله برای ضربه زدن به فرانسه انتخاب شده است، زیرا این کشور بخشی از ناتو نیست و بنابراین به

آن و سایر کشورهای اتحادیه اروپا بگوئیم که اگر از هر طریقی با ایالات متحده کنار نیایند، به عنوان دشمن با آنها برخورد خواهد شد.» [ص ۱۴۹]

رفقا به درستی به مجازات فرانسه توسط آمریکا اشاره می کنند، اما ما با رفقا در مورد علت و دلایل آن اختلاف نظر داریم. مانند ایتالیا، فرانسه نیز یکی از اعضای موسس ناتو بود که در سال ۱۹۶۶ به دنبال یک سیستم دفاعی مستقل آن را ترک کرد اما به عنوان یک عضو کامل در آوریل ۲۰۰۹ دوباره به آن پیوست. دلیل مجازات فرانسه این است که در اتحادیه اروپا، فرانسه بیش از هر کشور دیگری آشکارا بر منافع امپریالیستی خود تأکید کرده است که گاهی با منافع آمریکا در تضاد بوده است. آلمان، موتور اقتصادی اروپا، فقط در مورد منافع امپریالیستی خود غرولند کرده است. در آینده شاهد تأکید قدرت های بزرگ اروپایی فرانسه، آلمان، ایتالیا و... بر منافع امپریالیستی خود خواهیم بود که با منافع یکدیگر و با منافع آمریکا تداخل خواهد داشت. به عبارت دیگر، در آینده شاهد تنش بیشتر بین قدرت های بزرگ امپریالیستی خواهیم بود.

- رفقا به نقل قولی از رفیق بوردیگا در مورد شکست طلبی انقلابی در امروز اشاره می کنند:

«جنگ دولت های بورژوازی را به جنگ داخلی کل پرولتاریا علیه بورژوازی همه کشورها تبدیل کنید.» [ص ۱۶۷]

تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی در آن زمان کاملاً منطقی و درست بود، اما این شعار در شرایط امروز منطقی نیست و نمی تواند بازتابی در طبقه کارگر داشته باشد، لذا تأکید بر مبارزه ←



آتش بس کریسمس مجموعه ای از آتش بس های غیررسمی گسترده در امتداد جبهه غربی جنگ جهانی اول در حدود کریسمس ۱۹۱۴ بود. به طور خاص، سربازان ارتش های آلمان و انگلیس در کنار هم نشان داده می شوند که در یک روز برادری بین نیروهای "دشمن" عکس گرفته شده اند. متأسفانه فقدان یک آوانگارد سازمان یافته بین المللی با چشم اندازهای روشن، بر این برهه تاریخی سنگینی می کرد.

طبقاتی تنها راه حل است.  
 • رفقا تشکیل حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی را شرط پایان دادن به جنگ ارزیابی می کنند و می نویسند:  
 "برای توقف جنگ به یک حزب کمونیست و انترناسیونالیست جدید نیاز است." [ص ۱۶۰]

ما به یک حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی نیاز داریم، اما فقط طبقه کارگر می تواند به جنگ امپریالیستی پایان دهد، نه یک حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی.

توضیحات:

<https://www.asiafinancial.com/>[۱]

[saudi-arabia-could-accept-yuan-for-chinese-oil-sales-wsj](https://www.saudi-arabia-could-accept-yuan-for-chinese-oil-sales-wsj.com/)

[https://](https://www.internationalistvoice.org/newarrangementf)[۲]

[fa.internationalistvoice.org/newarrangementf](https://www.internationalistvoice.org/newarrangementf)



## پاسخ انیستیتو دامن به نقد صدای انترناسیونالیستی

آذر ۱۴۰۱

متحده را تشکیل می دهد.  
 در تلاش برای اثبات غلط بودن تحلیل ما می نویسید: «چنین دیدگاهی نمی تواند دلیل جنگ های ایران در عراق، سوریه، لبنان و غیره را توضیح دهید. آیا ریال (واحد پول ایران) هژمونی خود را از دست خواهد داد؟ ایران علاوه بر تجهیزات نظامی در سال های اخیر بیش از ۳۰ میلیارد دلار برای نظام اقتصادی سوریه هزینه کرده است تا

امپریالیستی است.» ضمناً تصریح می کنیم که نفت را «علت همه جنگ ها» نمی دانیم، بلکه نفت را زیربنای تعیین ارزش دلار به عنوان وسیله پرداخت و ذخیره بین المللی می دانیم. کارکردی که شما هیچ توجهی به آن نمی کنید، اگرچه مزایای اقتصادی و مالی عظیمی برای ایالات متحده به همراه داشته است و در کنار قدرت نظامی آن، یکی از بزرگترین نقاط قوت امپریالیسم ایالات

رفقا!  
 ما انتقادات شما را از تحلیل خود از جنگ با دقت خوانده ایم و صادقانه بگوئیم که فکر نمی کردیم اختلافات ما در مورد موضوع مورد بحث تا این حد عمیق باشد.

نوشته اید: «رفقا به جنگ ها نگاه اقتصادی دارند و بدتر از آن نفت را عامل همه جنگ ها می دانند... نه به دلیل تهدیدات سلطه هژمونی دلار، بلکه بخاطر تهدید هژمونی



اقتصاد سوریه را سرپا نگه دارد. ایران نفت مجانی به لبنان می فرستد. این کشور برق را به عراق صادر می کند که نمی تواند پول آن را دریافت کند... ایران خیلی هزینه صرف می کند زیرا می خواهد هژمونی خود را به عنوان یک قدرت منطقه ای حفظ کند.»

حالا رفقا، یک اسکنااس غیرقابل تبدیل فقط با گردش داخلی، ریال و یک دلار که بیش از ۷۰ سال به عنوان وسیله پرداخت و ذخیره بین المللی خدمت کرده است، در همان سطح قرار می دهید. برای کسانی که حتی فقط الف، ب، ج را در سیاست پولی و نظام تجارت بین الملل می دانند، مانند قرار دادن کاغذ و طلا در شرایط مساوی است. ریال به نسبت مستقیم با ثروت واقعی تولید شده در ایران صادر می شود (رجوع کنید به معادله پول کینز و فیشر). از سوی دیگر، دلار که به عنوان وسیله پرداخت و ذخیره بین المللی عمل می کند، علاوه بر ثروت تولید شده در ایالات متحده، به نسبت کمتر یا بیشتر از ثروت تولید شده در خارج توسط کشورهای ثالث نیز صادر می شود که باید از آن برای تنظیم مبادلات خود استفاده کنند. این مزیت آنقدر قابل توجه است که تصادفی نیست که در فوریه ۱۹۴۵ - در بازگشت از کنفرانس یالتا - رئیس جمهور وقت ایالات متحده فرانکلین دلانو روزولت در عربستان سعودی توقف کرد در عربستان سعودی متوقف شد تا با این کشور پیمان آهینی امضا کند که بر اساس آن ایالات

متحده از پادشاهی سعودی در برابر تهدیدات خارجی و رقبای احتمالی داخلی دفاع می کرد، مشروط بر اینکه نفت خود را به دلار بفروشد. و این پس از آن بود که موافقت نامه برتون وودز قبلاً شش ماه قبل (ژوئیه ۱۹۴۴) امضا شده بود. همانطور که مشخص است، ایالات متحده برای تنظیم مبادلات خود، استفاده از دلار را به جای طلا به متحدان خود تحمیل کرد. کینز که در کنفرانس برتون وودز به نمایندگی از بریتانیا حضور داشت، می دانست چنین سیستمی به ایالات متحده امتیاز عظیمی می دهد و به ضرر شرکای آنها است، سیستمی برای پرداخت های بین المللی مبتنی بر یک حساب ارزی (بانکور) پیشنهاد کرد که هیچ ارزش ذخیره ای نداشت، اما فقط برای تنظیم تجارت بین کشورهای پایبند به پیمان و صرفاً بر اساس موقعیت خالص تراز تجاری هر کشور عمل می کرد، اما بیهوده. در واقع ایالات متحده به او اعتراض کرد که در هر صورت طلا در مرکز باقی خواهد ماند، زیرا امکان تبدیل دلار به طلا در هر زمان با برابری یک اونس به ازای هر ۳۵ دلار وجود خواهد داشت. در واقع، این امر حتی یک سنت از درآمندی که ایالات متحده از سیستم پرداخت بین المللی جدید به دست می آورد کم نکرد و به هیچ دلیلی در جهان از آن صرف نظر نکرد.

این امتیاز شامل چه چیزی بود و حتی امروز بیشتر از آن شامل چه مواردی است؟ ما به

جان نولر، اقتصاددان آمریکایی اجازه می دهیم تا آن را توصیف کند:

”یک لحظه تصور کنید که همه افرادی که ملاقات می کنید چک هایی را که می نویسید قبول می کنند. این نکته را هم اضافه کنیم که همه دریافت کنندگان چک های شما در سراسر جهان برای نقد کردن آنها به عنوان پول برای پرداخت هزینه های خود به بانک مراجعه نمی کنند (مثلاً واردات نفت خودشان - یادداشت سردبیر). این امر دو پیامد مهم برای هزینه های شما خواهد داشت. اولین پیامد این است که اگر تمام جهان چک های شما را بپذیرد، دیگر نیازی به پول ندارید (واقعی - یادداشت سردبیر). دسته چک شما کفایت می کند. پیامد دیگر این است که با نگاه کردن به صورت حساب بانکی خود، از کشف موجودی بیشتر از مبلغی که خرج نکرده اید شگفت زده خواهید شد. زیرا؟ به دلیلی که در بالا ذکر شد، یعنی چک هایی که می نویسید بدون اینکه نقد شوند (از یک دست به دست دیگر) می چرخد. از نظر نتایج عملی، این امر منابع بیشتری را برای مصرف و سرمایه گذاری در اختیار شما قرار می دهد. هرچه دیگران بیشتر از چک های شما به عنوان پول استفاده کنند، منابع اضافی بیشتری در اختیار شما قرار می گیرد.“ [۱]

در واقع فدرال رزرو، برای تأمین مالی رفاه ایالات متحده، جنگ در کره و سپس جنگ در ویتنام و هزینه های نظامی عظیم



آمریکایی، آنقدر چاپ کرد که در اواخر دهه ۶۰ قرن گذشته آشکار شد که بخش زیادی از آنها بدون پشتوانه طلا انتشار یافته است. بنابراین، ابتدا فرانسه و سپس ژاپن، آلمان و به تدریج سایر کشورهای که این قراردادها را امضا کرده بودند، شروع به درخواست تبدیل دلار در اختیار خود به طلا کردند، اما آنها آن را فقط تا ۱۵ آگوست ۱۹۷۱ دریافت کردند، زمانی که رئیس جمهور وقت نیکسون حکم غیر قابل تبدیل بودن را صادر کرد. و به این ترتیب بود که برای اولین بار در تاریخ یک برگ کاغذی کاملاً غیر قابل تبدیل از همه جهات عملکردی را به عهده گرفت که تا آن زمان امتیاز انحصاری یک پول کالایی یا ارزی بود که ارزش ذاتی آن با ارزش اسمی خود مطابقت داشت، به عنوان مثال. طلا یا هر فلز گرانبها دیگری. از این رو، نیاز به کنترل هر چه بیشتر منابع و مسیرهای تجاری نفت به هر قیمتی وجود دارد تا بتوان در روند شکل گیری قیمت آن دخالت کرد و آن را به سمت بالا یا پایین، عمدتاً به سمت بالا، تغییر داد. مستقیماً به دلیل مقدار "چک"هایی که برای به حداکثر رساندن درآمد حاصل باید در گردش قرار می گرفت. و دقیقاً از آن زمان به بعد است که هیچ کشور تولید کننده نفتی وجود نداشته است که تلاش کرده باشد از دیکتاتوری دلار بگریزد که آمریکا حمله نظامی یا با تحریم های مناسب جلوی آنها را سد کرده باشد.

به موضوع ریال برگردیم، واضح است که به عنوان ارزی با گردش داخلی نمی تواند هژمونی را که هرگز نداشته است، از دست بدهد. حالا کمی تلاش کنید و تصور کنید که صاحب بزرگترین ارتش جهان با تقریباً ۸۰۰ پایگاه در سراسر کره زمین هستید و این شما هستید که از امتیاز نوشتن این "چک"های معروف برخوردار هستید، زمانی که در اینجا، کسی تصمیم می گیرد، در ازای نفت یا گاز یا هر کالای دیگری از آنها امتناع کند زیرا آنها دریافت ارز خود در ازای مبادله (آنچه لیبی قذافی می خواست ایجاد کند) یا ارز رقیب شما (صدام با «یورو») سودمندتر است. آیا برای او گلهای تشکر می فرستید یا ارتش خود را حرکت می دهید تا شورشیان را به نظم برگرداند؟ شاید شما برای انکار اینکه جنگ دلیل اقتصادی دارد، برای او گل می فرستادید، اما ایالات متحده، کشوری که بیش از هر کشور دیگری در جهان، برگی را که خدای پول نخواهد، تکان نمی دهد، به زبان شما "منطقی" ارتشش را به حرکت درآورده است. آنها این کار را علیه عراق، علیه قذافی و همچنین علیه افغانستان انجام دادند. شما آن را انکار می کنید، اما حجم زیادی از ادبیات آمریکایی نیز وجود دارد که آن را تأیید می کند و بهتر است قبل از اینکه ما را به دروغگویی متهم کنید، با آنها آشنا شوید.

و حالا به موضوع افغانستان می پردازیم. شما

می نویسید:

"آمریکا در ۲۰ سال گذشته بیش از ۳ تریلیون دلار در افغانستان هزینه کرده است، اما از چه منابع نفتی استفاده شده است؟ چه خط لوله یا خط نفتی از طریق افغانستان ساخته شد؟ چه منابع نفتی می تواند ۳۰۰۰ میلیارد دلار برای آمریکا درآمد داشته باشد؟" و با این کار شما معتقدید که با غیرمنطقی خواندن نتایج ما، کل تحلیل ما را از بین برده اید.

در همین حال، تنها یک ماه پس از تهاجم، اولین کسی که پذیرفت که همه چیز دقیقاً همانطور است که ما آنها را توصیف کردیم، رئیس جمهور وقت ایالات متحده و همچنین کشتی نفتکش، جورج بوش بود. در اینجا آنچه او در مصاحبه با سانفرانسیسکو کرونیکل در ۲ نوامبر ۲۰۰۱ گفت:

"بیباید اشتباه نکنیم، این برای نفت است. همیشه برای نفت است. بازگشت به کلیشه ای از اواخر دهه ۹۰ یکنواخت است، زیرا درست است."

اکنون، مطمئناً درست است که ایالات متحده به دلیل مخالفت شدید طالبان، نتوانست خط لوله ای را که طراحی کرده بود، بسازد، اما این نیز درست است که هیچ کشور دیگری نتوانسته است این کار را انجام دهد. و همچنین درست است که خروج آمریکاییها از افغانستان (از جمله با برآشتن تمام ذخایر دلاری متعلق به بانک مرکزی افغانستان به



عنوان "خسارت جنگی" تنها پس از آن صورت گرفت که یک شبکه خط لوله جدید و ساخت جاده ابریشم جدید مسیر برنامه ریزی شده افغانستان را کاملاً بیهوده کرد.

اما بیست سال قبل نبود، هنگامی که هزینه جنگ را می‌تواند به عنوان یک سرمایه‌گذاری بسیار سودآور در نظر گرفته شود، زیرا می‌تواند منجر به افزایش قابل توجهی در حجم آن "چک‌های" معروف شود. ما تصریح می‌کنیم که ایالات متحده از **فروش نفت یا گاز** خود یا دزدیده شده از دیگران کسب درآمد نمی‌کند بلکه از این واقعیت که تجارت آنها با استفاده از دلار انجام می‌شود. در سال ۱۹۹۰، نولر، اقتصاددان آمریکایی که در بالا ذکر شد، درآمد ایالات متحده حاصل از این طریق را «**۵۰۰ میلیارد** بیشتر از درآمد مالیات‌های دهندگان آمریکایی و با اوراق قرضه‌ای مشترک پس‌انداز کنندگان آمریکایی و خارجیان برآورد کرد.» [۲]

امروزه محاسبه اندازه پیچیده تر است، زیرا از زمانی که آلن گرینسپن به عنوان رئیس فدرال رزرو روی کار آمد، این بانک اطلاعات لازم را در اختیار عموم قرار نمی‌دهد. در این رابطه، کیائو لیانگ، تحلیلگر چینی، در کتاب خود به نام "طاق امپراتوری" که اخیراً به ایتالیایی ترجمه شده است، می‌نویسد که گرینسپن در روز تحلیف خود به همکارانش هشدار داد و به آنها

گفت:

"در اینجا شما می‌توانید در مورد هر چیزی به جز دلار صحبت کنید. و، کیائو لیانگ می‌گوید: «این یک موضوع تابو در مورد بقای ملت است و آمریکایی‌ها تمایلی به صحبت در مورد آن ندارند.»» [۳]

با این حال، همچنان بدهی ملی ایالات متحده، که بخش عمده‌ای از آن را این "چک‌ها" بدون تاریخ انقضا تشکیل می‌دهد، همچنان به رشد خود ادامه داده است. بر اساس داده‌های ارائه شده توسط تحلیلگران Teleborsa، بدهی عمومی ایالات متحده و بدهی خارجی خالص در پایان سه ماهه سوم سال ۲۰۲۰ به ترتیب ۱۳۲۸ درصد و ۱۰۹ درصد از تولید ناخالص داخلی بود. و دوباره در پایان سه ماهه سوم سال ۲۰۲۰، خالص بدهی مالی خارجی ایالات متحده به رکورد منفی ۱۳۹۵۰ میلیارد دلار رسیده بود. امری که ایالات متحده را به صورت مطلق بدهکارترین کشور جهان می‌کند. با این حال، دلار باقی می‌ماند و - برای استفاده از معیار شما - کاملاً "به اندازه کافی غیر منطقی"، ارزش مرجع اصلی برای اکثر معاملات مالی و تجاری بین‌المللی است.

در مورد افغانستان که شما همواره قصد دارید بی‌اساس بودن تحلیل‌های ما را اثبات کنید، به نظر ما کاملاً بی‌پایه و اساس به مورد عربستان سعودی نیز استناد می‌کنید و می‌نویسید:

"بر اساس گزارش وال استریت ژورنال، عربستان سعودی ظاهراً در حال مذاکره با پکن برای قیمت‌گذاری فروش نفت به چین به یوان است، اقدامی که ناظران می‌گویند می‌تواند بر برتری دلار در بازار جهانی نفت تأثیر بگذارد... چرا آمریکا عربستان سعودی را که می‌خواهد صنعت شیل آمریکا و غیره را نابود کند، سرنگون نمی‌کند. زیرا؟ زیرا:

الف) عربستان سعودی یکی از بزرگترین خریداران صنایع جنگی آمریکا است.

ب) همراه با اسرائیل، سنگری مستحکمی در برابر گسترش ایران در خاورمیانه را تشکیل می‌دهد.

ج) این کشور اولین صادرکننده نفت در جهان است که به استثنای برخی از اقلام به مقصد چین، فقط به دلار خرید و فروش می‌کند.

اما مدتی است که روابط بین عربستان سعودی و ایالات متحده دیگر آنقدر که از پایان جنگ جهانی دوم به بعد خوب بوده است، نیست. به ویژه پس از تصمیم اخیر اوپک پلاس برای کاهش تولید نفت خام به میزان دو میلیون بشکه در روز. همانطور که ما می‌نویسیم، مطبوعات ایتالیایی بیانیه‌ای را گزارش می‌کنند که جان کری، سخنگوی امنیت ملی، به سی‌ان‌ان منتشر کرده است که می‌گوید به طور قطع احساس بین دو کشور به پایان رسیده است:

"من فکر می‌کنم رئیس‌جمهور در مورد



این واقعیت بسیار واضح بود که این رابطه‌ای است که باید با توجه به تصمیم اوپک پلاس تجدید نظر کنیم.» [۴]

حتی صریح تر از او، رئیس کمیته روابط خارجی سنا بود که حتی از بایدن خواست: «تمام همکاری‌ها با ریاض از جمله فروش تسلیحات را متوقف کند»، همانطور که ریچارد بلومنتال، سناتور کانکتیکات، از کشوری که «خود را با یک دشمن، یعنی روسیه همسو کرده است» گفت. اگر این مقدمه یک حمله تمام عیار نباشد، ما به آن نزدیک هستیم و آیا فکر می‌کنید تصمیم برای فروش نفت به چین در ازای رنمینی (پول رسمی چین) هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد؟

و حالا بیایید آنچه را که در صفحه ۳ از مقاله خود نوشته اید را بررسی کنیم: «رفقا ظاهراً موضوع نفت را در رابطه با جنگ در اوکراین کنار گذاشته اند و معتقدند که کرملین و کاخ سفید به یک توافق کم و بیش ضمنی به هزینه اتحادیه اروپا و خود اوکراین رسیده اند.»

در اینجا این ظن قوی ایجاد می‌شود که قرائتی بسیار دشوار از واقعیت در حاشیه ماتریالیسم تاریخی وجود دارد، که در عوض برای ما تنها روشی است که به ما امکان می‌دهد آن را در وضعیت متناقضش درک کنیم.

با این حال، امیدواریم که تفسیر غلط شما از

نوشته ما به دلیل ترجمه بد یا بسیار جزئی خواندن مقاله ما «درباره حمله روسیه (و آمریکایی؟) به اوکراین» باشد.

<http://www.istitutoonoratodamen.it/joomla34/index.php/documenti/577-sull-invasione-russa-e-americana-dell-ucraina>

فقط باید از شما دعوت کنیم که آن را دوباره با دقت بیشتری بخوانید، به خصوص پاراگراف دوم «اشتراک‌گذاری و درگیری». شما به راحتی متوجه خواهید شد که حتی «در رابطه با جنگ اوکراین»، «مسئله نفت» و ارزی که با آن مذاکره می‌شود در تحلیل ما همیشه محوری باقی می‌ماند.

و اکنون به استدلالی رسیدیم که شما به این نتیجه رسیدید که جنگ دائمی امپریالیستی که آخرین قسمت آن جنگ در اوکراین است، منطبق اقتصادی ندارد. شما می‌نویسید: «غیرقابل انکار است که سرمایه انباشته شده در ایالات متحده تنها از استثمار طبقه کارگر آمریکا به دست نمی‌آید. با وجود بالاترین بهره‌وری نیروی کار در ایالات متحده، طبقه کارگر آمریکایی نمی‌تواند این میزان سرمایه را انباشته کند. به دلیل انحصارها، بسیاری از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران کشورهای دیگر به ایالات متحده سرازیر می‌شود. این هژمونی امپریالیستی است که امنیت و تداوم انحصارات امپریالیستی را تضمین می‌کند.» در عین حال، رفقا، به هیچ وجه درست نیست که بهره‌وری نیروی کار در ایالات متحده بالاتر از جاهای دیگر

است. در واقع، به دلیل افزایش مستمر تصاحب انگلی ارزش اضافی، حداقل از زمان رونالد ریگان، واردات کالاها برای ایالات متحده ارزان تر از تولید آنها در داخل شده است، به طوری که بخش تولید در حال حاضر ارزش کمی بیشتر از ۸٪ تولید ناخالص داخلی است. در این راستا، ما به شما توصیه می‌کنیم که کتاب آن کیس و آنگوس دیتون «مرگ‌های ناامیدی و آینده سرمایه داری - آکسفورد - پرینستون - چاپ دانشگاه پرینستون ۲۰۲۰» را بخوانید یا اگر برای شما راحت تر است، مقاله ما را بخوانید. «درباره ایالات متحده: افول و تشدید جنگ

دائمی امپریالیستی.»

<http://www.istitutoonoratodamen.it/joomla34/index.php?start=20>

اما برگردیم به اصل مطلب. شما منکر این هستید که جنگ توجه اقتصادی داشته باشد، اما اعتراف می‌کنید که ایالات متحده توانسته است سهم بزرگی از ارزش اضافی تولید شده در خارج را تصاحب کند، اما می‌گویند نه از طریق دلار بلکه «به دلیل انحصار» و نتیجه می‌گیرید که: «این هژمونی امپریالیستی است که تداوم انحصارات امپریالیستی را تضمین می‌کند.» رفقا، این در واقع یک توتولوژی محض است: هژمونی امپریالیستی و انحصارات امپریالیستی دو روی یک سکه هستند: امپریالیسم، که انگار برای آن گفتید: این امپریالیسم است که تداوم امپریالیسم را



تضمین می کند... به نظر می رسد همه چیز را توضیح می دهد اما هیچ چیز لغتی را توضیح نمی دهد.

یورو متولد شد، اتحادها در طول زمان تثبیت شدند. چیزهای دیگر هم تشکیل می شود و همه با این هدف که دلار را از تجارت بین الملل حذف کنند، اما نقطه اختلاف برای شما این است که «هژمونی امپریالیستی» خوب تعریف نشده باشد، اما به دلایلی مرموز، برتری دلار است. مایل هستیم که بگوییم: در اینجا یک مورد نمادین از غیر منطقی بودن... منطقی وجود دارد.

بنابراین، برای مثال، لیبی به تلی از آوار تبدیل شد، نه به این دلیل که آنها می خواستند یک ارز جایگزین برای فرانک و دلار ایجاد کنند، بلکه به این دلیل که، طبق منطق شما، صرفاً با واقعیت موجود تهدیدی برای «هژمونی امپریالیستی» ایالات متحده ایجاد می کرد. همینطور عراق، سوریه، تحریم علیه ونزوئلا و غیره.

اساساً، به شکل خام تر، شما کم و بیش از همان تزی حمایت می کنید که جریان کمونیست بین المللی از آن حمایت می کند. در واقع معتقد است که جنگ هیچ «منطق اقتصادی ندارد» و حتی پس از جنگ جهانی اول دیگر وجود ندارد.

«سیاست اقتصادی اولین دوره پس از جنگ، سیاست بحران دائمی است ... نتیجه نهایی تولید هرج و مرج است» و نه مانند قرن

نوزدهم که هنوز جنگ ادامه داشت: «تسخیر بازارهای جدید برای ارتقای توسعه نیروهای مولد». [۵] بنابراین، همانطور که کارلو لوی می گوید: مسیح در پایان قرن نوزدهم متوقف شد، اگرچه دقیقاً در قرن بیستم و پس از دو جنگ جهانی بود که قدرتمندترین توسعه نیروهای تولیدی و بهره وری کار در تمام تاریخ بشریت وجود داشت.

این اتفاق زمانی می افتد که با توجه به اینکه تاریخ جایگزین آنها شده است، نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی و برداشت ماتریالیستی از تاریخ که اولی از آن سرچشمه می گیرد کنار گذاشته می شود و نوعی الهیات تاریخ جایگزین آنها می شود که موتور آن دیگر، یا نه چندان تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا، اما «هرج و مرج و بی خردی» و در نتیجه زمین زیر پایمان را از دست می دهیم. اما ما این حق را برای خود محفوظ می داریم که در صورت لزوم در زمان دیگری و در مکانی دیگر به این موضوع بازگردیم. بنابراین، به انتقادات شما، به ویژه مورد آخر بازگردیم.

می خوانیم: «رفقا - یعنی ما درانتستیتو دامن - تشکیل حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی را به عنوان شرط پایان جنگ ارزیابی می کنند و می نویسند: «برای توقف جنگ، یک حزب جدید کمونیستی و انترناسیونالیستی لازم است». و علاوه بر این: «ما به یک حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی نیاز داریم، اما فقط طبقه کارگر

می تواند به جنگ امپریالیستی پایان دهد، نه یک کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی».

نه، رفقا، ما باور نداریم که این حزب است که انقلاب می کند و جنگ را متوقف می کند. این وظیفه طبقه است ما در عوض فکر می کنیم - و اینجا هم تکرار می کنیم - که بدون حضور سازمان یافته و سازمان حزبی در بطن طبقه، طبقه هرگز به طور خودانگیخته به خود آگاهی انقلابی کامل نخواهد داد.

و این، بیش از آن، امروز، که به دلیل سازماندهی جدید و تقسیم کار بین المللی، هر چند تقسیم شده است،

در بخش های بی شماری که در سراسر کره زمین پراکنده شده اند، قادر به مقاومت در برابر حملاتی که بورژوازی روزانه برای زندگی انجام می دهد، نیست.

و این، بیش از آن امروز، که به دلیل سازماندهی جدید و تقسیم کار بین المللی، به بخش های بی شماری که در سرتاسر سیاره پراکنده شده است، تقسیم شده است، نمی تواند در برابر حملاتی که بورژوازی روزانه برای آن انجام می دهد مقاومت کند. زندگی کردن. و شرایط کار، چه رسد به جنگ امپریالیستی. به همین دلیل، حزب نه تنها برای ما «ضروری» است، بلکه ضروری است. و به همین دلیل معتقدیم که اولین وظیفه انقلابیون امروز این است که تمام توان و هوش خود را صرف ساختن آن کنند.



نه، رفقا، ما باور نداریم که این حزب است که انقلاب می کند و جنگ را متوقف می کند. این وظیفه طبقه است ما در عوض فکر می کنیم - و اینجا هم تکرار می کنیم - که بدون حضور سازمان یافته و سازمان حزبی در بطن طبقه، طبقه هرگز به طور خودانگیخته به خود آگاهی انقلابی کامل نخواهد رسید. و این امر، امروز بیش از پیش که به دلیل سازماندهی جدید و تقسیم کار بین المللی، به بخش های بی شماری که در سرتاسر کره زمین پراکنده شده اند، نمی تواند با حملاتی که بورژوازی هر روز به شرایط زندگی و کار انجام می دهد، مقابله کند، چه برسد به

جنگ امپریالیستی. به همین دلیل، حزب نه تنها برای ما "ضروری" است، بلکه اجتناب ناپذیر است. به همین دلیل ما معتقدیم که امروز اولین وظیفه انقلابیون این است که تمام توان و هوش خود را صرف ساختن آن کنند.

واقعی می دانست. اما متذکر می شویم که در مورد علل جنگ و در تحلیل امپریالیسم، قرائتی کاملاً متفاوت داریم و حتی در منظر ادامه بحث ما نمی توان آن را نادیده گرفت.

با برادرانه ترین درودهای ما  
انستیتو دامن

### یادداشت ها:

[۱] Cfr : Michel Albert - *Capitalismo contre*

*Capitalismo*. Ed. Il Mulino- pagg. 41-42 o:  
*Capitalisme contre Capitalisme* -Ed. du Seuil -

[۲] منبع قبلی صفحه ۴۲

[۳] Quia Liang - *L' Arco dell'Impero* -pag

93 - Ed. LEG

[۴] Cfr: *Il Fatto quotidiano* del 14 ottobre 2022

[۵] Così il compagno Ramon della CCI nel suo

intervento scritto presentato in occasione  
dell'incontro pubblico del 28 settembre u.s.

بدون حضور حزب کمونیست در مقیاس بین المللی، انقلاب کمونیستی به عنوان یک آرمان ناب باقی خواهد ماند.

در خاتمه، رفقا، ما بیانیه مشترک علیه جنگ را امضا کردیم، زیرا در رویکرد طبقاتی مشترک بودیم که سرمایه را به عنوان تنها مسئول واقعی جنگ و پرولتاریاها را قربانیان

## فقط طبقه کارگر می تواند از طریق مبارزه طبقاتی خود علیه استثمار که منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری شود، به جنگ امپریالیستی پایان دهد.



در بحبوحه قتل عام های جنگ جهانی اول، مدت ها قبل از اینکه توده های گسترده تری از کارگران برای اعتراض علیه جنگ در خیابان ها گرد هم بیایند، تعداد اندک اما مصممی از انترناسیونالیست ها در سپتامبر ۱۹۱۵ در روستای زیمروالد سوئیس گرد آمدند تا از انترناسیونالیسم دفاع کنند و برای اتحاد کارگران در سراسر جهان با رد توهومات صلح طلبانه و مخالفت با جبهه های مختلف امپریالیستی به پا خاستند. یک سال بعد، از ۲۵ تا ۳۰ آوریل ۱۹۱۶، کنفرانس مشابهی در کینتال برگزار شد (در سمت چپ هتل محل برگزاری آن را می بینیم). در این مسیر سیاسی بود که پیشتازان جنبش کارگری آن زمان و به ویژه بلشویک ها، حزب جهانی، انترناسیونال کمونیست را به وجود آوردند. **انقلابیون نمی توانند منتظر بمانند تا توده های وسیع طبقه کارگر شروع به حرکت کنند، آنها باید مسیری را که باید دنبال شود مشخص کنند.**

# علل جنگ در اوکراین و پیامدهای آن برای پرولتاریا

## جریان کمونیست بین‌المللی

مشارکت رفقای انیستیتو دامن از دیدگاه جریان کمونیست بین‌المللی دو امتیاز عمده دارد:

- به صورت خلاصه چارچوب تحلیلی را ارائه می‌دهد که انیستیتو دامن برای توضیح علل جنگ کنونی در اوکراین بر آن استوار است.

- به وضوح بر مواضع انترناسیونالیستی در مواجهه با این جنگ تأکید می‌کند و تمام دروغ‌هایی را که به منظور جلب طبقه کارگر در پشت یکی از اردوگاه‌های مخالف به خدمت بگیرد را به شدت محکوم می‌کند.

در مورد این نکته دوم مایلیم حمایت کامل خود را از قسمت‌های زیر از مشارکت رفقای انیستیتو دامن تأیید کنیم:

«در زمان ما، هر جنگی، حتی اگر به عنوان یک جنگ مذهبی یا آزادی‌بخش ملی، به عنوان یک جنگ «بشردوستانه» (برای دفاع از حقوق بشر و احترام به قوانین بین‌المللی و غیره ظاهر شود، همواره لحظه‌ای از آن جنگ دائمی امپریالیستی است که در سرتاسر جهان شعله‌ور بوده و مرگ، گرسنگی و ویرانی را در پی دارد.

روایتی که بین جنگ‌های «مورد تجاوز قرار گرفته» و «متجاوز» تمایز قائل می‌شود، توطئه‌ای مذبح‌خانه برای پنهان کردن ماهیت واقعی جنگ امپریالیستی و شرکت در جبهه جنگی است که قربانیان واقعی آن میلیون‌ها نفر پرولتاریایی هستند که مجبور به جنگیدن، یا زیر بمب‌ها کشته شدن می‌شوند یا از خانه‌هایشان فرار می‌کنند تا زیر تلی از آوار

قرار نگیرند.»

«درگیری در اوکراین بار دیگر نشان می‌دهد که چگونه جنگ با مکانیسم‌های متناقض نظام سرمایه‌داری ایجاد می‌شود و قربانیان واقعی فجایع جنگ در درجه اول پرولتاریا هستند: کل پرولتاریا، پرولتاریای اوکراین و همچنین پرولتاریای اتحادیه اروپا، پرولتاریای روسی، آمریکایی و چینی و کل پرولتاریای جهان.»

با توجه به آنچه گفته شد، ما بر این باوریم که متن، علاوه بر برخی تناقضات، حاوی تحلیلی اشتباه از دوره کنونی زندگی سرمایه‌داری است که انیستیتو دامن را به توضیح نادرستی درباره علل جنگ در اوکراین سوق می‌دهد.

در چارچوب مشارکت ما، که مانند انیستیتو دامن تا حد امکان ترکیبی در نظر گرفته شده است، ما نمی‌توانیم درباره همه عباراتی که اشتباه می‌دانیم، به جزئیات پردازیم. به نظر می‌رسد برای ما مهم‌تر است که چارچوب تحلیلی را که جریان کمونیست بین‌المللی بر آن استوار است، مشخص کنیم و به طور گذرا تفاوت آن را با انیستیتو دامن برجسته کنیم.

فراخوان مشترک امضا شده توسط انیستیتو دامن، صدای انترناسیونالیستی، جریان کمونیست بین‌المللی و چشم‌انداز کمونیست انترناسیونالیستی به درستی تأکید می‌کند که این کمونیست‌ها چپ است که واضح‌ترین پاسخ پرولتاریایی را به جنگ امپریالیستی ارائه کرده است. این دلالت بر دو چیز دارد:

- فقط روش مارکسیستی می‌تواند پرولتاریا و به ویژه پیشستان آن را برای درک حرکت جامعه مسلح کند تا بتواند نظام سرمایه‌داری را که بر آن حاکم است سرنگون کند.

- ضروری است به روشی اشاره کنیم که بین الملل کمونیستی، که کمونیست‌ها چپ از آن سر برآورد، تحلیل دوره تاریخی که با جنگ جهانی اول آغاز شد را به عنوان «دوره جنگ‌ها و انقلاب‌ها» توصیف کرد.

از همان ابتدا، مشارکت انیستیتو دامن ضرورت روش مارکسیستی را به عنوان مبنایی برای درک جنگ کنونی تأیید می‌کند. با این حال، ارجاع به این روش، به ویژه با توجه به معنای بحران که در مورد وضعیت قرن ۱۹ و چرخه‌ی بحران دوره‌ای تجاری صدق می‌کند و نه قرن ۲۰ (و ۲۱). ما باید در مورد تفاوت‌های اساسی در زندگی شیوه تولید سرمایه‌داری بین این دو دوره بسیار روشن باشیم. مارکس در یکی از متونی که به وضوح ماتریالیسم تاریخی را خلاصه می‌کند، می‌نویسد:

«نیروهای مولد مادی جامعه در مرحله معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود که صرفاً بیان حقوقی آن است، با روابط مالکیتی که تاکنون در آن حرکت کرده‌اند، در تضاد قرار می‌گیرند. این روابط به موانعی بر سر راه توسعه نیروهای مولده تبدیل می‌شوند و سپس یک دوره انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود.» (پیشگفتار بر نقد اقتصاد سیاسی، ۱۸۵۹)

و دقیقاً آنچه اساساً زندگی شیوه تولید





سرمایه‌داری در قرن بیستم را از قرن نوزدهم متمایز می‌کند این است که مناسبات تولید سرمایه‌داری که امکان توسعه هولناک نیروهای مولد جامعه را فراهم کرده بود به مانع تبدیل شده است. بنابراین دو دوره کاملاً متفاوت در زندگی سرمایه‌داری وجود دارد که با وضوح بسیار در پلاتفرم انترناسیونال کمونیستی در مارس ۱۹۱۹ بیان شده است:

”دوران جدیدی متولد شده است. دوران فروپاشی نظام سرمایه‌داری و فروپاشی درونی آن. دوران انقلاب کمونیستی پرولتاریا.“

و این تغییر ریشه‌ای در زندگی سرمایه‌داری بر تمام جنبه‌های جامعه تأثیر می‌گذارد. پایه اقتصادی آن در وهله اول، بدیهی است که به مفهوم تغییر معنای بحران‌ها نیز هست. معهدا ماهیت و مفهوم جنگ‌ها و در نتیجه نگرش پرولتاریا نسبت به آنها نیز تغییر می‌یابد. این ایده‌ای است که لنین در آگوست ۱۹۱۵ به وضوح بیان کرد:

”برای استناد به نگرش امروز مارکس به جنگ‌های عصر بورژوازی مرفی و فراموش کردن سخنان مارکس: «کارگران وطن پدری ندارند» کلماتی که دقیقاً به دوران بورژوازی ارتجاعی اشاره دارد که مسیر خود را طی کرده است، در عصر انقلاب سوسیالیستی، تحریف بدبینانه اندیشه مارکس و جایگزینی دیدگاه سوسیالیستی با دیدگاه بورژوازی است.“ (سوسیالیسم و جنگ)

از این نظر، انیستیتو دامن به هنگام نوشتن چندین اشتباه مرتکب می‌شود:

«از نظر مارکسیسم انقلابی، جنگ همیشه نتیجه تضادهای سرمایه و بحران اقتصادی است. از آنجایی که سرمایه‌داری شکل اقتصادی و اجتماعی پیشرو در مقیاس بین‌المللی را نشان می‌دهد، جنگ‌ها به نام و

به نیابت از سرمایه انجام می‌شود. جنگ همیشه یک جنگ سرمایه است که علیه منافع پرولتاریا صورت می‌گیرد. این اظهارات اصولی و بدیهی که مسلماً همیشه در تمام طول تاریخ سرمایه‌داری صادق بوده است، به ما اجازه نمی‌دهد که دوباره به صورت شماتیک توضیحات نظری انجام شده توسط جنبش انقلابی در خلال تاریخ یکصد سال گذشته را مطرح کنیم.»

درست است که در نظر بگیریم «از آنجایی که سرمایه‌داری نمایانگر شکل اقتصادی و اجتماعی پیشرو در مقیاس بین‌المللی است، جنگ‌ها به نام و به نفع منافع سرمایه انجام می‌شود.» از سوی دیگر، این جمله که «جنگ همیشه نتیجه تضادهای سرمایه و بحران اقتصادی است» اشتباه است و در برابر بررسی حقایق تاریخی قرار نمی‌گیرد. سه نمونه از مهم‌ترین جنگ‌های قرن نوزدهم عبارتند از: جنگ کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۳)، جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۵-۱۸۶۱) و جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۱-۱۸۷۰). هیچ کدام از این جنگ‌ها به دنبال یک بحران اقتصادی نبودند.

به طور مشابه اشتباه است که در نظر بگیریم ”جنگ همیشه جنگ سرمایه‌ای است که علیه منافع پرولتاریا می‌جنگد.“ اگر مارکس و انگلس در طول جنگ کریمه از فرانسه و انگلیس متحد با ترکیه علیه روسیه تزاری حمایت کردند، به این دلیل بود که آنها تصور می‌کردند که شکست این کشور اخیر باعث تضعیف مدافع اصلی نظم فئودالی قدیمی در اروپا می‌شود که مانع پیشروی حرکت رو به جلو سرمایه‌داری بود که در حال ایجاد شرایط اقتصادی برای سوسیالیسم بود. اگر آنها در جنگ داخلی از لینکلن حمایت کامل کردند، به این دلیل بود که تصور می‌کردند پیروزی شمال صنعتی بر

جنوب کشاورزی و برده‌داری تنها می‌تواند به نفع توسعه سرمایه‌داری و در نتیجه طبقه کارگر در آمریکا باشد.

انیستیتو دامن کاملاً درست است که ادعا می‌کند مارکسیستی ماتریالیستی و تاریخی است، اما ما فکر می‌کنیم که تفسیر آنها از این موضوع تا حدودی ناقص است. از یک سو، این تعبیر که تحولات و حتی گسست‌هایی را که در قرن ۱۹ تا ۲۰ در سرمایه‌داری رخ داده است، در نظر نمی‌گیرد یا دست کم می‌گیرد، اگر بخواهد «ماتریالیستی» باشد، چندان «تاریخی» نیست. از سوی دیگر، این ماتریالیسم، با تلاش برای یافتن یک علت اقتصادی فوری برای هر جنگ، به دیدگاه دیالکتیکی که توسط مارکس و انگلس شرح داده شده است، پشت می‌کند. انگلس به ویژه در این زمینه قاطع است:

”باتوجه به برداشت ماتریالیستی از تاریخ، عامل تعیین‌کننده در تاریخ، در آخرین مرحله، تولید و بازتولید حیات واقعی است. نه مارکس و نه من هرگز بیش از این نگفته‌ایم. اگر کسی این گزاره را شکنجه کند تا بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده است، آن را به یک جمله‌ای بی‌معنی توخالی، انتزاعی و پوچ تبدیل می‌کند. وضعیت اقتصادی پایه و اساس است، اما بخش‌های مختلف روبنا - اشکال سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آن - قوانین اساسی که پس از نبرد طبقه پیروز تنظیم شده است و غیره - اشکال حقوقی و نیز بازتاب تمام این مبارزات واقعی در مغز شرکت‌کنندگان، نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، مفاهیم دینی و متعاقب آن تحول بعدی آنها به نظام جزئی نیز در جریان مبارزات تاریخی اعمال می‌شود و در بسیاری از موارد عمدتاً شکل آنها را تعیین می‌کند. کنش و واکنش همه این عوامل هست که در آن جنبش ←

اقتصادی در نهایت به عنوان یک ضرورت راه خود را از طریق انبوه بی‌نهایت تصادفات باز می‌کند. (نامه به جوزف بلوخ، سپتامبر ۱۸۹۰)

بحران تاریخی که سرمایه داری از زمان جنگ جهانی اول در آن دست و پا می‌زد، آشکارا بر مبنای پایه اقتصادی است: به قول مارکس، روابط تولید سرمایه داری به «مانعی» در برابر توسعه نیروهای مولده تبدیل شده است. به طور دقیق تر، همانطور که مانیفست کمونیست ۱۸۴۸ تأکید می‌کند، در حالی که پویایی سرمایه‌داری بر تسخیر دائمی بازارهای جدید استوار بود، دولت‌های سرمایه‌داری اروپا را به فتح استعماری سوق داده بود، تقسیم بخش عمده‌ای از سیاره بین این دولت‌های مختلف در پایان قرن نوزدهم ضربه سختی به این پویایی وارد کرد. از آن زمان به بعد، برای هر بورژوازی ملی، تسخیر بازارهای جدید و مناطق استعماری جدید تنها به هزینه بورژوازی‌های رقیب انجام می‌شود. نمونه بارز این وضعیت بحران (فاشودا) در سال ۱۸۹۸ است که دو قدرت استعماری اصلی آن زمان یعنی بریتانیا و فرانسه را درگیر کرد. جاه طلبی بریتانیا ایجاد تسلط مستمر در امتداد یک خط شمال-جنوب از مصر تا آفریقای جنوبی بود، دو منطقه‌ای که تحت کنترل خود داشت و کلید مسیر هند «جواهری در تاج» بود. به نوبه خود، فرانسه به دنبال ایجاد ارتباطی غرب به شرق، بین متصرفات خود در غرب آفریقا و جیبوتی در دریای سرخ، که دارای موقعیت استراتژیک کلیدی، به ویژه در مسیر هند شرقی است، داشت. این دو خط در سودان امروزی، به‌ویژه در فاشودا، قطع می‌شوند.

پرچم فرانسه در ۱۰ ژوئیه ۱۸۹۸ در آنجا نصب شد، اما در مواجهه با تهدید بریتانیا،

حکومت فرانسه مجبور شد در ۱۲ نوامبر همان سال به نفع پرچم بریتانیا عقب نشینی کند. این تقابل بین فرانسه و بریتانیا به طور قطعی پس از مدت کوتاهی، در سال ۱۹۰۴، با توافق نامه بین این دو کشور در رویارویی با یک رقیب قدرتمند و تهدید فزاینده امپراتوری آلمان، که در حال ایجاد نیروی دریایی که قادر به رقابت با نیروی دریایی بریتانیا بود و به متصرفات فرانسوی‌ها به‌ویژه در آفریقا توجه داشت، منجر شد. آلمان، به دلیل قانون اساسی دیر هنگام خود، در تقسیم استعماری جهان با متصرفات کمتر از «کشورهای کوچکی» همچون بلژیک، هلند و پرتغال سرخورده شده بود. علاوه بر این، جاه طلبی آلمان، به ویژه از طریق ساخت راه آهن برلین-بغداد، باز کردن دری به روی خاورمیانه و ثروت نفتی آن بود. این جاه طلبی با آرزوی دو قدرت استعماری در منطقه، فرانسه و بالاتر از همه بریتانیا، و همچنین با روسیه که با به دست گرفتن کنترل سفر و واردات قصد دسترسی به «دریاهای گرم» را داشت، تنگنهایی که دریای سیاه را به مدیترانه متصل می‌کند، در تضاد بود. بدین ترتیب شرایط و علل جنگ جهانی اول و همچنین اتحاد بین متخاصمان مختلف ایجاد شد.

همانطور که در بالا دیدیم، برای انقلابیون آن زمان روشن بود که جنگ جهانی اول نقطه عطف اساسی در ماهیت جنگ‌ها در جهان سرمایه‌داری بود. جنگ‌های استعماری و جنگ‌های ملی قرن گذشته که بخشی از گسترش سرمایه‌داری بود، پایان یافت. اکنون همه جنگ‌ها و همچنین کل سلطه سرمایه داری بر جهان ارتجاعی هستند. به همین دلیل است که برای پرولتاریا غیر ممکن است که از این یا آن جنگ حمایت کند. هم اکنون که وظیفه سرنگونی سرمایه‌داری در دستور روز است، مهم نیست که سرمایه‌داری چه لباسی به

تن کرده باشد.

جنگ جهانی اول، یک جنگ کاملاً امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان بین قدرت‌های سرمایه‌داری و همچنین نشان دهنده ظهور دو پدیده مهم در حیات جامعه است: یکی سرمایه‌داری دولتی و دیگری گسترش نظامی‌گری است. در طول قرن بیستم، سرمایه داری دولتی اشکال مختلفی به خود گرفته است: فاشیسم و نازیسم در ایتالیا و آلمان، رژیم استالینیستی در روسیه، نیو دیل در ایالات متحده (با اشکال متاخر آن «دولت رفاه» و غیره. اما در همه جا بیانگر نیاز بورژوازی‌های ملی مختلف به قدرت دولتی است، قدرتی که مدافع عالی سرمایه است و بر کل حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه سلطه دارد (از جمله ادغام اتحادیه‌های کارگری در دولت که طبقه کارگر در قرن نوزدهم منافع خود را از طریق آنها بیان می‌کرد) و سیستمی در حال احتضار است. نظامی‌گری به نوبه خود، بیانگر ویژگی دائمی و فزاینده رویارویی‌های امپریالیستی در طول قرن بیستم تا به امروز است، خواه این رویارویی‌ها، قدرت‌های بزرگ را مستقیماً در مقابل یکدیگر قرار دهند (مانند دو جنگ جهانی) یا شامل حمایت از یک یا چند قدرت کوچک‌تر باشد.

بنابراین، از زمان جنگ جهانی دوم، جهان حتی یک لحظه صلح را ندیده است و با بیش از صد جنگ مواجه شده است که در مجموع به اندازه کشتار جنگ امپریالیستی دوم قربانی داشته است. این سلط نظامی‌گری بر کل حیات جامعه دلالت بر آن دارد که پدیده عمده‌ای که در طول جنگ جهانی اول به همراه سرمایه‌داری دولتی پدیدار شد، به اشکال مختلف تداوم یافته است: تسلیم اقتصاد در خدمت جنگ یا تدارک جنگ که دیگر در خدمت نیازهای



ضروری اقتصادی نیست، حتی اگر تضادهای اقتصادی یک شیوه تولید رو به زوال است که «در آخرین مرحله» تصمیم میگیرد. همانطور که انگلس در قسمت بالا که نقل شد، می گوید، این سلطه نظامی گری را تعیین می کند.

در نتیجه، از زمان جنگ جهانی اول، جنگ از دیدگاه کل اقتصاد سرمایه داری به طور فرآیندهای به عنوان یک کل و حتی برای اکثریت قریب به اتفاق کشورهای «پیروز»، جنبه غیرمنطقی به خود گرفته است. تنها کافی است نگاهی به ویرانی وحشتناک تحمیلی در جنگ جهانی دوم بی اندازیم، جایی که تنها قدرتی که واقعاً از آن سود برد، ایالات متحده بود. همان قدرتی که در جنگ های بزرگی که به راه انداخته است (در ویتنام تا سال ۱۹۷۵، در افغانستان و عراق از اوایل دهه ۲۰۰۰)، هزاران میلیارد دلار برای هیچ منفعت اقتصادی هزینه کرده است. البته نباید از این نکته غافل شد که بودجه نظامی این کشور به کاهش رقابت پذیری آن در بازار جهانی کمک می کند.

جنگ کنونی در اوکراین بخشی از این زمینه است. مهم نیست که چقدر سخت به نظر می رسد، انگیزه اقتصادی مستقیمی برای آن پیدا نمی کنیم. از طرف روسیه، جنگ نمی توانست سود چندانی برای آن به همراه داشته باشد، حتی اگر سرنوشت سلاح ها برای آن مساعدتر بود. به ویژه، تأسیسات صنعتی در شرق اوکراین در حال ویرانی است. در طرف [دوستان اوکراینی، هزینه اقتصادی جنگ به

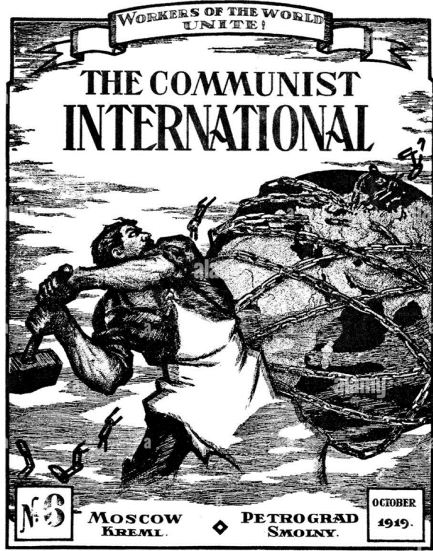
ویژه از طریق انفجار در تورم از قبل قابل احساس است. در واقع، این جنگ را تنها در چارچوب مسائل استراتژیک عمومی و تاریخی می توان درک کرد.

واضح است که ایالات متحده در پیدایش این جنگ به ویژه با ادغام در سازمان نظامی تحت کنترل خود، ناتو، بیشتر کشورهای پیمان ورشو سابق و حتی جمهوری های شوروی سابق مانند کشورهای بالتیک، مسئولیت عمده ای را بر عهده دارد. در داخل ناتو، به دلیل مخالفت فرانسه و آلمان، آنها نتوانستند این سیاست الحاق را به اوکراین گسترش دهند. این جنگ به قدرت آمریکا اجازه داد تا روابط این کشورها را که تمایل به اتخاذ سیاست مستقل تری داشتند، محکم تر کند. علاوه بر این، پس زمینه سلطه ایالات متحده در روسیه، نیاز و اراده برای مهار ظهور رقیب واقعی جهانی خود، چین است، که به وضوح پیامی را که با حمایت از «دوست» روسی خود تنها به صورت شفاهی و کمی محکم ارسال می کند، درک کرده است.

در طرف روسیه، غیرمنطقی کامل ماجراجویی جنگی رژیم پوتین از نقطه نظر منافع سرمایه داخلی آن به طور فزاینده ای آشکار می شود. همین بی منطقی است که اکثریت قریب به اتفاق دولت ها و «کارشناسان» را به این نتیجه برساند که استقرار ارتش روسیه در مرزهای اوکراین در آغاز سال ۲۰۲۲، آمادگی برای مداخله نظامی در این کشور نبوده است. در واقع، انگیزه های پوتین و رژیم او اساساً

سیاسی بود: برای تکمیل بازسازی موقعیت قدرت بزرگ روسیه که در سال ۱۹۹۰ دچار فروپاشی فاجعه باری شده بود. آنگونه که برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر گفته است: بدون اوکراین روسیه یک کشور است، با اوکراین یک امپراتوری است [۱]. بنابراین، احیای موقعیت قدرت بزرگ روسیه مستلزم بازبازی اوکراین بود، که در خطر ادغام در ناتو قرار داشت.

متأسفانه برای پوتین و همدستانش، قدرت نظامی و اقتصادی روسیه با جاه طلبی آنها قابل مقایسه نبود. کاملاً ممکن است که پوتین در نتیجه شکست شغل خود (یا حتی زندگی خود) را از دست بدهد. بدیهی است که او سزاوار هیچ گونه همدردی از سوی پرولتاریای کل جهان و یا کمونیست ها نخواهد بود. اما لازم است که پرولتاریا با نهایت دقت تمام مبارزات فریکارانه اردوگاه به اصطلاح «دموکراسی» و «آزادی» را که قصد دارند با اقدامات جنگ طلبانه همه بخش های بورژوازی پاییند، بمانند برای محکوم کردن جنایات «حواریون صلح» که «فراموش می کنند» توحش جنگ طلبانه تنها زمانی پایان می یابد که سیستمی که این بربریت را ایجاد می کند، یعنی سرمایه داری، توسط پرولتاریا سرنگون شود.



**بولتن مباحث به زبان های انگلیسی، ایتالیایی، فارسی و... منتشر میشود.**

# فقط مبارزه طبقاتی بین‌المللی برای سرنگونی

## نظام سرمایه‌داری می‌تواند جنگ امپریالیستی را متوقف کند

### چشم‌انداز کمونیست انترناسیونالیستی

ده ماه از حمله روسیه به اوکراین می‌گذرد. آمریکا و کشورهای غربی تحریم‌های همه‌جانبه‌ای را علیه روسیه وضع کرده‌اند، اما روسیه تهاجم خود را متوقف نکرده است. در جنگ، اتحادیه اروپا اولین نهادی بود که تامین مالی خرید تسلیحاتی اوکراین را به عهده گرفت و پوتین نسبت به استفاده از سلاح هسته‌ای هشدار داد. این جنگ از زمان جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بوده و بشریت به عنوان یک کل با بحران جنگ فراگیرتری مواجه است. در سال ۲۰۰۶، بحران جنگ در شبه جزیره کره نیز تشدید شد و در اولین کنفرانس کمونیست بین‌المللی که در آن زمان در کره برگزار شد، «اعلامیه بین‌المللی علیه تهدید جنگ» را منتشر کرد. در این اعلامیه تصریح شده است که این مبارزه جهانی طبقه کارگر است که می‌تواند «دفاع از اصول انترناسیونالیستی» و جنگ امپریالیستی را متوقف کند. ما اعلام می‌کنیم که این مبارزه جهانی کارگران است که می‌تواند برای همیشه به بربریت و جنگ‌های امپریالیستی و تهدید نابودی هسته‌ای که بشریت را تحت حاکمیت سرمایه‌داری در می‌آورد، پایان دهد.

پانزده سال از اعلامیه انترناسیونالیسم می‌گذرد. خطر جنگ در شبه جزیره کره همچنان ادامه یافت، بحران اقتصادی سرمایه‌داری برخورد امپریالیستی را تشدید کرد و جنگ دیگری در اروپا برانگیخته شد. در این بحران، همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر برای دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری و

سرنگونی انقلابی نظام سرمایه‌داری، عامل جنگ، بیش از پیش اهمیت یافته است. بحران طولانی مدت سرمایه‌داری که از زمان فروپاشی حباب سوداگرانه در سال ۲۰۰۸ حل نشده است، از زمان همه‌گیری کووید-۱۹ شتاب گرفته است. اکنون، در دنیای سرمایه‌داری، تهدید جنگ امپریالیستی در بحبوحه بحران عمیق اقتصادی، خطر بیماری‌های واگیر حاد و افزایش بلایای زیست‌محیطی در همه جا در حال افزایش است. جنگ در اوکراین که در این شرایط رخ داد، اقدام ناگهانی پوتین نبود، بلکه به معنای مرحله جدیدی از درگیری امپریالیستی بود که در بحبوحه یک بحران اقتصادی طولانی در آستانه یک جنگ فراگیر قرار داشت. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ناتو به گسترش نفوذ خود در اروپای شرقی ادامه داد و روسیه تلاش کرد تا دوباره جایگاه یک قدرت امپریالیستی را به دست آورد. جنگ در اوکراین، ناتو و اتحادیه اروپا را به دور ایالات متحده متحد کرد و روسیه را در آغوش چین انداخت و زمینه را برای یک جنگ گسترده امپریالیستی فراهم کرد.

تمام خسارات جنگ برای منافع طبقه حاکم به طرز اسفناکی بر دوش پرولتاریا افتاد. ده‌ها هزار غیرنظامی و سرباز اوکراینی در هر دو طرف کشته شده‌اند و میلیون‌ها پناهجو به خیابان‌ها رانده شده‌اند. جنگ باعث افزایش بیشتر قیمت انرژی و غلات، تشدید فقر و بدتر شدن شرایط زندگی کارگران در سراسر جهان خواهد شد. ذینفعان این جنگ که

زندگی طبقه کارگر را نابود می‌کند، طبقه حاکم‌ای است که طبقه کارگر را استثمار می‌کند. آنها با ایدئولوژی ناسیونالیستی و ماشین‌های تبلیغاتی جنگی، طبقه کارگر را وادارند که یکدیگر را بکشند تا سود اقتصادی، سیاسی و سلطه نظامی خود را برقرار کنند.

همه جنگ‌های امروزی ماهیت جنگ امپریالیستی دارند که فقط رنج، مرگ و نابودی بیشتر را برای بشر به ارمغان آورده است. در این جنگ‌ها نتیجه مبارزه برای رهایی ملی تضعیف امپریالیسم نبوده، بلکه جایگزینی دیگر نیروهای امپریالیستی است. این امر ثابت کرد مبارزه به اصطلاح «آزادبخش ملی» با مبارزه «ضد امپریالیستی» فاصله زیادی دارد، زیرا طبقه کارگر را مجبور می‌کند که از طبقه حاکم یا امپریالیسم یکی را انتخاب کند تا خودش را جایگزین طبقه حاکم کند.

در بحبوحه تعمیق درگیری‌های امپریالیستی، موضع انترناسیونالیست‌ها در برابر ایدئولوژی ناسیونالیستی که هنوز بر دفاع از میهن و استقلال ملی اصرار دارد تغییر نکرده است. این انترناسیونالیسم پرولتری بود که توسط انقلابیون در جنگ نسل‌کشی امپریالیستی جهانی اول مطرح شد که جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنید. در ۱۹۱۷-۱۹۱۸ طبقه کارگر با وادار کردن بورژوازی از طریق مبارزه انقلابی به نسل‌کشی امپریالیستی پایان داد.



همین امر در مورد نگرش طبقه کارگر به جنگ در اوکراین نیز صادق است. تبدیل جنگ امپریالیستی به یک «جنگ طبقاتی» علیه طبقه حاکم بدون اینکه در جنگ بین طبقات حاکم از یکطرف جانبداری کنیم، جایکه طبقه کارگر یکدیگر را می کشند.

حمایت از یک طرف در یک جنگ امپریالیستی، حمایت از طبقه حاکم است و صلح طلبی که از تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ طبقاتی امتناع می ورزد، مبارزه طبقاتی را خنثی می کند. تنها یک راه برای فرار طبقه کارگر از بحران های سرمایه داری، رنج و تهدید مرگبار جنگ وجود دارد. نفی همه ایدئولوژی های حاکم، از جمله ملی گرایی و مبارزه در همبستگی بین المللی برای منافع مشترک طبقه کارگر است.

این است که جنگ امپریالیستی را از طریق مبارزه طبقاتی بین المللی متوقف کنیم، با اذعان به اینکه تنها جنگی که ارزش جنگیدن برای کارگران دارد، جنگ طبقاتی است، جنگ علیه استثمارگران.

جنگ در اوکراین بیانگر بحران عمیق و قدیمی سرمایه داری است. امروزه جنگ نه تنها در اوکراین بلکه در بیش از ۶۰ کشور

در جریان است. مناطق، بحران برای کل بشریت نه تنها از طریق جنگ، بلکه از طریق فقر، بیماری های واگیر و عفونی و تخریب محیط زیست نیز در حال پیشرفت است. ما در دنیایی به شدت خطرناک زندگی می کنیم. جنگ زندگی طبقه کارگر و خانواده ها را نابود می کند، اما طبقه حاکم برای منافع خود می جنگد. مسابقات جنگی نتیجه عملکرد خود نظام سرمایه داری است. این به خاطر برخی رهبران بد نیست، بلکه مشکل سیستم سرمایه داری است. در حال حاضر طبقه کارگر بدون سرنگونی انقلابی سرمایه داری، چشم اندازی ندارد. بنابراین، جایگزین واقعی ما «جنگ یا انقلاب» است؟ برای پایان دادن اساسی به جنگ امپریالیستی که منجر به نابودی بشریت می شود، سرنگونی انقلابی سرمایه داری از طریق جنگ طبقاتی بین المللی و ایجاد یک سیستم جدید، جامعه جهانی از تولیدکنندگان آزادانه متحد، ضروری است.

طبقه کارگر باید تمام منطق جنگ و صلح به رهبری طبقه حاکم در جنگ امپریالیستی را رد کند و موضع خود را اتخاذ کند. علاوه بر این، لازم است موضع انترناسیونالیستی در برابر ریاکاری همه جنبش های صلح طلب

ضد جنگ که با جنبش تغییر نظام سرمایه داری مرتبط نیستند و در برابر حمایت از طرف «کمتر بد» امپریالیسم که توسط سوسیالیست های دروغین ادعا می شود، روشن کند. اگر چه کارگران انترناسیونالیست در حال حاضر در اقلیت هستند و یک جنبش انقلابی مانند ۱۰۰ سال پیش وجود ندارد، اما اقدام بین المللی کمونیست چپ و انترناسیونالیست ها به احیای مبارزه طبقاتی، ایجاد روش های خود طبقه کارگر و ظهور یک موضوع جدید کمک خواهد کرد.

کارگران وطن ندارند!

هیچ حمایتی از هیچ طرفی در کشتار امپریالیستی در اوکراین!

هیچ جنگی مگر جنگ طبقاتی!

بیاید مبارزه برای حق زندگی را علیه پرداختن بهای بحران سرمایه داری توسط کارگران گسترش دهیم!

جنگ امپریالیستی را با مبارزه طبقاتی بین المللی برای سرنگونی نظام سرمایه داری پایان دهیم!

دسامبر ۲۰۲۲

**آدرسهای تماس با گروه هایی که بیانیه مشترک را امضاء کرده اند:**

**جریان کمونیست بین المللی:**

[international@internationalism.org](mailto:international@internationalism.org)

**انستیتو دامن**

[amministrazione@istitutoonoratodamen.it](mailto:amministrazione@istitutoonoratodamen.it)

**صدای انترناسیونالیستی:**

[contact@internationalistvoice.org](mailto:contact@internationalistvoice.org)

**چشمانداز کمونیست انترناسیونالیستی**

[communistleft@gmail.com](mailto:communistleft@gmail.com)



# بیلابی از یک سال جنگ امپریالیستی

## و حقانیت مواضع انترناسیونالیستها

یکسال از جنگ امپریالیستی روسیه - اوکراین (ناتو) میگذرد. ضروری است بیلابی از وظایف انقلابیون و انترناسیونالیستها در مواجهه با جنگ امپریالیستی، توازن قوای قدرتهای امپریالیستی و از همه مهمتر موقعیت طبقه کارگر بدنال جنگ امپریالیستی داشته باشیم تا بتوانیم با نگاهی به سالی که گذشت، افق و دورنمای انترناسیونالیستی را ترسیم کنیم.

بدنال جنگ امپریالیستی گروههایی از کمونیست چپ بینالمللی اعلام کردند که کارگران وطن ندارند که بدفاع از آن برخیزند و خون هیچ کارگری نباید در دفاع از وطن سرمایه داران به زمین ریخته شود. مبارزه بردگان مزدی علیه استثمار و توحش سرمایه داری جهانی است. آنها اعلام کردند که به سنت کنفرانس زیمروالد وفادار هستند، سنت سیاسی که برای انترناسیونالیسم علیه جنگ امپریالیستی مبارزه کرده است، همچنان به مبارزه ادامه می دهد و بیانیه مشترکی صادر کردند. بیانیه مشترک تاکید کرده بود اگر چه شرایط امروز با شرایط سال ۱۹۱۵ متفاوت است اما اصول اساسی انترناسیونالیسم در برابر جنگ امپریالیستی که در کنفرانس زیمروالد اتخاذ گردیده، امروزه نیز معتبر هستند:

**عدم حمایت از هیچ یک از اردوگاه های امپریالیستی؛ رد تمام توهمات صلح طلبانه؛ و به رسمیت شناختن این که فقط طبقه کارگر و مبارزه انقلابی آن می تواند به سیستم مبتنی بر استثمار نیروی کار و ایجاد دائمی جنگ امپریالیستی پایان دهد.**

بر خلاف عوامفریبی کشورهای دموکراتیک که با بلاغت دموکراتیک اعلام کردند پوتین دیکتاتور با حمله به اوکراین به دموکراسی حمله کرده است و آنها از دموکراسی در برابر وحشیگری پوتین دفاع میکنند، باید زمینه های مادی وقوع این جنگ امپریالیستی را در معرض دید عموم قرار داد. در عصر انحطاط سرمایه داری گریز از جنگ اجتناب ناپذیر است و سالی نبوده که در جایی از این کره خاکی جنگی نبوده باشد. اگر دروغ های دموکراتها را کنار بگذاریم، هدف آمریکا و ناتو محاصره روسیه از طریق ادغام کشورهای بلوک شرق سابق در ناتو و یا به راه انداختن «انقلابات رنگی» در کشورهایی که فعلا عضو ناتو نبودند، بوده است. از سوی دیگر پس از سقوط شوروی مدت زمانی طول کشید تا روسیه سرانجام مجددا بعنوان مدعی قدرت جهانی، جاه طلبی های امپریالیستی خود را مطرح کند. خواست روسیه نیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو، خروج تجهیزات نظامی ناتو از این کشورها و شکست محاصره ناتو بوده است تا در روند آن روسیه بتواند حوزه نفوذ خود را گسترش دهد.

بدنال سقوط جهان دو قطبی، آمریکا دیگر قادر نبود همچون دوران جنگ سرد، هژمونی خود را اعمال کند. لذا آمریکا در راستای حفظ هژمونی خود در نظم نوین جهانی و تضعیف رقبای خود تلاش کرد با به راه انداختن جنگها البته با الفاظ بشر دوستانه دیگر قدرتهای امپریالیستی را پشت سر خود ردیف کند.

اما در سال های اخیر کشورهایی که بلوک غرب سابق را تشکیل می دادند بیشتر از سابق

دچار تشتت شده بودند. اگر چه ناتو پس از پایان جنگ سرد گسترش پیدا کرده بود، فرانسه و تعدادی از کشورهای اروپای شرقی به آن پیوسته بودند، اما اختلافات درونی کشورهای عضو ناتو بیشتر شده بود. مکرون رئیس جمهور فرانسه آشکارا اعلام کرده بود که ناتو دچار مرگ مغزی شده است. [۱] آمریکا سعی می کرد حضور خود را در ناتو کم رنگ کند. جان بولتون مشاور سابق امنیت ملی ترامپ اظهار داشته بود، اگر ترامپ پیروز میشد، آمریکا از ناتو خارج می شد. [۲] ایتالیا یکی از کشورهای مهم اروپا، عضو ناتو که سلاح اتمی آمریکا در آنجا مستقر است، به جاده ابریشم جدید علاقمندی نشان داده بود. آمریکا ترکیه را که عضو ناتو و سلاح اتمی آمریکا در آن مستقر است را تحریم کرده بود. تنش بین اعضای ناتو، ترکیه و یونان بر سر اکتشاف و حفاری های نفتی چنان بالا گرفته بود که فرانسه تحت عنوان «کنترل وضعیت منطقه» ناو جنگی به دریای مدیترانه ارسال کرد. بریتانیا از دیگر کشورهای اروپایی فاصله گرفته بود. از سوی دیگر چین به رقیب اقتصادی برای آمریکا تبدیل شده بود و استراتژی مهار چین از مدتها قبل و از زمان ترامپ شروع شده بود و بایدن آن سیاست را ادامه می داد. بررسی تحولات پس از جنگ اوکراین نشان میدهد که در شرایط جدید، آمریکا با به صف کردن ناتو و دیگر کشورها پشت سر خود، تلاش کرد در جلوی پیشروی و جاه طلبی های امپریالیستی چین تحت عنوان «جاده ابریشم جدید» مشکلات جدی ایجاد کند.

← حوادث یک سال اخیر همچنین

نشان می‌دهد که لشکرکشی روسیه در کوتاه مدت به نفع آمریکا بوده و آمریکا توانسته است هژمونی خود را فعلا تثبیت کند. روابط تجاری اتحادیه اروپا با روسیه قطع شد و اتحادیه اروپا در رابطه با انرژی تا حدی وابسته به آمریکا شد. ظاهرا روسیه خروج تحقیر آمیز آمریکا از افغانستان را دستکم ارزیابی کرده بود و تصور کرده بود با توجه به اختلافات غربی‌ها آمریکا نمی‌تواند یک مقاومت را در مقابل روسیه سازماندهی کند و روسیه نه تنها می‌تواند از اختلافات موجود استفاده کند بلکه به آن اختلافات دامن نیز بزند.

بدنبال جنگ، ناتو بشدت حضور خود را در اروپای شرقی افزایش داد و ۲ کشور جدید یعنی فنلاند و سوئد در حال پیوستن به ناتو هستند. نکته حائز اهمیت این است، سوئد کشوری است که در جریان ۲ جنگ جهانی «بی طرف» بوده و در طول ۲۰۰ سال گذشته وارد هیچ جنگی نشده است و حالا وارد پیمان نظامی ناتو می‌شود این مسئله بیانگر آرایش جدید قدرتهای امپریالیستی در شرایط جدید جهانی است.

اگر چه آمریکا کشورهای عضو ناتو، ژاپن، استرالیا و... را پشت سر خود به صف کرده است و ظاهرا جبهه متحدی را تشکیل داده اند، اما جبهه آهنین ناتو از همان اول ترک‌هایی برداشته است. دو عضو کلیدی ناتو یعنی فرانسه و آلمان واضح‌تر و علنی‌تر بدنبال منافع امپریالیستی خود هستند و این مسئله اتحاد آهنین جبهه ناتو را در دراز مدت تهدید می‌کند. نشریه پلئیکو که یک نشریه آمریکایی است اخیرا مقاله‌ای منتشر کرده است تحت عنوان «برلین به واشنگتن اعتماد ندارد [3]» (در آن به اختلافات درونی ناتو در رابطه با ارسال تانک‌ها می‌پردازد. قطعا فرانسه تنبیه اخیر فرانسه توسط آمریکا و

بریتانیا در جریان فسخ قرارداد زیر دریایی با استرالیا را فراموش نکرده است. اخلال ترکیه در پذیرش دو عضو جدید ناتو (فنلاند و سوئد) ضعف جبهه متحد را نشان می‌دهد. ترکیه یکی از اعضای ناتو است اما اخیرا ابراهیم کالین سخنگوی ریاست جمهوری ترکیه به عدم حمایت ترکیه از تحریم‌های غرب علیه روسیه اشاره کرد و گفت:

[ترکیه] در تحریم‌های غرب علیه روسیه شرکت نخواهد کرد و اقدامات غرب ناکارآمد بوده و مشارکت آنکارا در این تحریم‌ها بیش از آنکه به مسکو آسیب برساند به اقتصاد ترکیه آسیب می‌زند... اقدامات غرب علیه مسکو تاکنون مؤثر نبوده است، زیرا موضع روسیه را تغییر نداده و به اوکراینی‌ها فرصتی برای دستیابی به یک پیروزی نظامی قاطع نداده است. [۴]

اما مسئله مهم دیگر این است در حالیکه روسیه از طریق جنگ اوکراین به دنبال گسترش مناطق نفوذ خود است هم زمان ترکیه در حال گسترش نفوذ خود در آسیای میانه است که به نوعی حیاط خلوت روسیه قلمداد میشود. ترکیه با کمک آذربایجان میخواهد برای نفت و گاز قزاقستان و ترکمنستان مسیر جایگزین برای دور زدن روسیه تدارک ببندد. قطعا این تداخل منافع امپریالیستی به نوعی خود را نشان خواهد داد. یکی دیگر از کشورهای عضو ناتو و همچنین عضو اتحادیه اروپا یعنی مجارستان سال گذشته مخالفت خود را با تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه روسیه ابراز داشته بود، پتر سيجارتو وزیر امور خارجه مجارستان چنین گفته بود:

«ما صلح می‌خواهیم، نه بسته [تحریم] دیگری. او ما همسایه مستقیم اوکراین هستیم. تاثیر جنگ بر ما فوری و شدید است.» [۵]

یک روز پس از اظهارات وزیر امور خارجه مجارستان، اتحادیه اروپا درصدد تنبیه مجارستان شد. لذا رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا نگرانی‌های خود را از حاکمیت قانون در مجارستان اعلام کرد و توصیه کرد پرداخت‌ها به مجارستان در قالب صندوق بازایی پاندامی اتحادیه اروپا و همچنین در قالب صندوق‌های همبستگی اتحادیه اروپا متوقف شود. [۶]

اخیرا و مجددا پتر سيجارتو، وزیر امور خارجه مجارستان اظهار داشت که مجارستان از هیچ تحریمی از سوی اتحادیه اروپا که همکاری هسته‌ای مجارستان و روسیه را محدود کند، حمایت نخواهد کرد. او در رابطه با بسته تحریمی جدیدی که اتحادیه اروپا علیه روسیه برنامه ریزی کرده است، اظهار داشت:

«ما از هیچ اقدامی، هر چند کوچک، که همکاری هسته‌ای مجارستان و روسیه را محدود کند، حمایت نخواهیم کرد... تحریم‌ها اتحادیه اروپا را به بن بست رسانده است. تحریم‌ها به ما اروپایی‌ها بیشتر از روس‌ها آسیب می‌رساند. همه می‌توانند این را ببینند. این یک بیانیه سیاسی نیست، یک واقعیت است.» [۷]

تاریخا کشورهای عربی حوزه خلیج متحد غرب و دنباله رو آمریکا بودند. اما اخیرا برخلاف تمایل آمریکا اوپک پلاس تصمیم قبلی خود را در مورد عدم افزایش سطح تولید نفت خام تمدید کرد، تصمیمی که عملا جواب رد به بایدن بود که به خاورمیانه سفر کرده بود. این تصمیم اوپک پلاس باعث نارضایتی بیشتر آمریکا شد که آن را به نوعی همسویی با روسیه در جنگ اوکراین یاد کرد. چین که به رقیب اقتصادی آمریکا تبدیل شده است از تنش روابط آمریکا با کشورهای حوزه خلیج فارس ←

یکسال از جنگ امپریالیستی روسیه - اوکراین (ناتو) میگذرد. ضروری است بیلابی از وظایف انقلابیون و انترناسیونالیست‌ها در مواجهه با جنگ امپریالیستی، توازن قوای قدرتهای امپریالیستی و از همه مهمتر موقعیت طبقه کارگر بدنبال جنگ امپریالیستی داشته باشیم تا بتوانیم با نگاهی به سالی که گذشت، افق و دورنمای انترناسیونالیستی را ترسیم کنیم.

بدنبال جنگ امپریالیستی گروه‌هایی از کمونیست چپ بین‌المللی اعلام کردند که کارگران وطن ندارند که بدافع از آن برخیزند و خون هیچ کارگری نباید در دفاع از وطن سرمایه داران به زمین ریخته شود. مبارزه بردگان مزدی علیه استثمار و توحش سرمایه داری جهانی است. آنها اعلام کردند که به سنت کنفرانس زیمروالد وفادار هستند، سنت سیاسی که برای انترناسیونالیسم علیه جنگ امپریالیستی مبارزه کرده است، همچنان به مبارزه ادامه می‌دهد و بیانیه مشترکی صادر کردند. بیانیه مشترک تاکید کرده بود اگر چه شرایط امروز با شرایط سال ۱۹۱۵ متفاوت است اما اصول اساسی انترناسیونالیسم در برابر جنگ امپریالیستی که در کنفرانس زیمروالد اتخاذ گردیده، امروزه نیز معتبر هستند:

**عدم حمایت از هیچ یک از اردوگاه های امپریالیستی؛ رد تمام توهمات صلح طلبانه؛ و به رسمیت شناختن این که فقط طبقه کارگر و مبارزه انقلابی آن می تواند به سیستم مبتنی بر استثمار نیروی کار و ایجاد دائمی جنگ امپریالیستی پایان دهد.**

بر خلاف عوامفریبی کشورهای دموکراتیک که با بلاغت دموکراتیک اعلام کردند پوتین دیکتاتور با حمله به اوکراین به دموکراسی حمله کرده است و آنها از دموکراسی در برابر وحشیگری پوتین دفاع میکنند، باید

زمینه‌های مادی وقوع این جنگ امپریالیستی را در معرض دید عموم قرار داد. در عصر انحطاط سرمایه‌داری گریز از جنگ اجتناب ناپذیر است و سالی نبوده که در جایی از این کره خاکی جنگی نبوده باشد. اگر دروغ‌های دموکراتها را کنار بگذاریم، هدف آمریکا و ناتو محاصره روسیه از طریق ادغام کشورهای بلوک شرق سابق در ناتو و یا به راه انداختن «انقلابات رنگی» در کشورهای که فعلا عضو ناتو نبودند، بوده است. از سوی دیگر پس از سقوط شوروی مدت زمانی طول کشید تا روسیه سرانجام مجددا بعنوان مدعی قدرت جهانی، جاه طلبی های امپریالیستی خود را مطرح کند. خواست روسیه نپیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو، خروج تجهیزات نظامی ناتو از این کشورها و شکست محاصره ناتو بوده است تا در روند آن روسیه بتواند حوزه نفوذ خود را گسترش دهد.

بدنبال سقوط جهان دو قطبی، آمریکا دیگر قادر نبود همچون دوران جنگ سرد، هژمونی خود را اعمال کند. لذا آمریکا در راستای حفظ هژمونی خود در نظم نوین جهانی و تضعیف رقبای خود تلاش کرد با به راه انداختن جنگ‌ها البته با الفاظ بشر دوستانه دیگر قدرتهای امپریالیستی را پشت سر خود ردیف کند.

اما در سال‌های اخیر کشورهایی که بلوک غرب سابق را تشکیل می‌دادند بیشتر از سابق دچار تشتت شده بودند. اگر چه ناتو پس از پایان جنگ سرد گسترش پیدا کرده بود، فرانسه و تعدادی از کشورهای اروپای شرقی به آن پیوسته بودند، اما اختلافات درونی کشورهای عضو ناتو بیشتر شده بود. مکرون رئیس جمهور فرانسه آشکارا اعلام کرده بود که ناتو دچار مرگ مغزی شده است. [۱] آمریکا سعی می‌کرد حضور خود را در ناتو کم رنگ کند. جان بولتون مشاور سابق امنیت ملی ترامپ اظهار داشته بود، اگر

ترامپ پیروز میشد، آمریکا از ناتو خارج می‌شد. [۲] ایتالیا یکی از کشورهای مهم اروپا، عضو ناتو که سلاح اتمی آمریکا در آنجا مستقر است، به جاده ابریشم جدید علاقمندی نشان داده بود. آمریکا ترکیه را که عضو ناتو و سلاح اتمی آمریکا در آن مستقر است را تحریم کرده بود. تنش بین اعضای ناتو، ترکیه و یونان بر سر اکتشاف و حفاری های نفتی چنان بالا گرفته بود که فرانسه تحت عنوان «کنترل وضعیت منطقه» «ناو جنگی به دریای مدیترانه ارسال کرد. بریتانیا از دیگر کشورهای اروپایی فاصله گرفته بود. از سوی دیگر چین به رقیب اقتصادی برای آمریکا تبدیل شده بود و استراتژی مهار چین از مدتها قبل و از زمان ترامپ شروع شده بود و بایدن آن سیاست را ادامه می‌داد. بررسی تحولات پس از جنگ اوکراین نشان میدهد که در شرایط جدید، آمریکا با به صف کردن ناتو و دیگر کشورها پشت سر خود، تلاش کرد در جلوی پیشروی و جاه‌طلبی های امپریالیستی چین تحت عنوان «جاده ابریشم جدید» مشکلات جدی ایجاد کند.

حوادث یک سال اخیر همچنین نشان می‌دهد که لشکرکشی روسیه در کوتاه مدت به نفع آمریکا بوده و آمریکا توانسته است هژمونی خود را فعلا تثبیت کند. روابط تجاری اتحادیه اروپا با روسیه قطع شد و اتحادیه اروپا در رابطه با انرژی تا حدی وابسته به آمریکا شد. ظاهرا روسیه خروج تحقیر آمیز آمریکا از افغانستان را دستکم ارزیابی کرده بود و تصور کرده بود با توجه به اختلافات غربی‌ها آمریکا نمی‌تواند یک مقاومت را در مقابل روسیه سازماندهی کند و روسیه نه تنها می‌تواند از اختلافات موجود استفاده کند بلکه به آن اختلافات دامن نیز بزند.

بدنبال جنگ، ناتو بشدت حضور خود را در اروپای شرقی افزایش داد و ۲ کشور

جدید یعنی فنلاند و سوئد در حال





پیوستن به ناتو هستند. نکته حائز اهمیت این است، سوئد کشوری است که در جریان ۲ جنگ جهانی «بی طرف» بوده و در طول ۲۰۰ سال گذشته وارد هیچ جنگی نشده است و حالا وارد پیمان نظامی ناتو می‌شود این مسئله بیانگر آرایش جدید قدرتهای امپریالیستی در شرایط جدید جهانی است.

اگر چه آمریکا کشورهای عضو ناتو، ژاپن، استرالیا و... را پشت سر خود به صف کرده است و ظاهرا جبهه متحدی را تشکیل داده اند، اما جبهه آهین ناتو از همان اول ترک‌هایی برداشته است. دو عضو کلیدی ناتو یعنی فرانسه و آلمان واضح‌تر و علنی‌تر بدنبال منافع امپریالیستی خود هستند و این مسئله اتحاد آهین جبهه ناتو را در دراز مدت تهدید می‌کند. نشریه پلینیکو که یک نشریه آمریکایی است اخیرا مقاله‌ای منتشر کرده است تحت عنوان «برلین به واشنگتن اعتماد ندارد [3]» (در آن به اختلافات درونی ناتو در رابطه با ارسال تانک‌ها می‌پردازد. قطعا فرانسه تنبیه اخیر فرانسه توسط آمریکا و بریتانیا در جریان فسخ قرارداد زیر دریایی با استرالیا را فراموش نکرده است. اخلال ترکیه در پذیرش دو عضو جدید ناتو (فنلاند و سوئد) ضعف جبهه متحد را نشان می‌دهد. ترکیه یکی از اعضای ناتو است اما اخیرا ابراهیم کالین سخنگوی ریاست جمهوری ترکیه به عدم حمایت ترکیه از تحریم‌های غرب علیه روسیه اشاره کرد و گفت:

«ترکیه» در تحریم‌های غرب علیه روسیه شرکت نخواهد کرد و اقدامات غرب ناکارآمد بوده و مشارکت آنکارا در این تحریم‌ها بیش از آنکه به مسکو آسیب برساند به اقتصاد ترکیه آسیب می‌زند... اقدامات غرب علیه مسکو تاکنون مؤثر نبوده است، زیرا موضع روسیه را تغییر نداده و به اوکراینی‌ها فرصتی برای دستیابی به یک پیروزی نظامی قاطع نداده است.» [۴]

اما مسئله مهم دیگر این است در حالیکه روسیه از طریق جنگ اوکراین به دنبال گسترش مناطق نفوذ خود است هم زمان ترکیه در حال گسترش نفوذ خود در آسیای میانه است که به نوعی حیاط خلوت روسیه قلمداد میشود. ترکیه با کمک آذربایجان میخواهد برای نفت و گاز قزاقستان و ترکمنستان مسیر جایگزین برای دور زدن روسیه تدارک بیند. قطعا این تداخل منافع امپریالیستی به نوعی خود را نشان خواهد داد. یکی دیگر از کشورهای عضو ناتو و همچنین عضو اتحادیه اروپا یعنی مجارستان سال گذشته مخالفت خود را با تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه روسیه ابراز داشته بود، پیتر سيجارتو وزیر امور خارجه مجارستان چنین گفته بود:

«ما صلح می‌خواهیم، نه بسته [تحریم] دیگری. او ما همسایه مستقیم اوکراین هستیم. تاثیر جنگ بر ما فوری و شدید است.» [۵]

یک روز پس از اظهارات وزیر امور خارجه مجارستان، اتحادیه اروپا درصدد تنبیه مجارستان شد. لذا رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا نگرانی‌های خود را از حاکمیت قانون در مجارستان اعلام کرد و توصیه کرد پرداخت‌ها به مجارستان در قالب صندوق بازیابی پاندامی اتحادیه اروپا و همچنین در قالب صندوق‌های همبستگی اتحادیه اروپا متوقف شود. [۶]

اخیرا و مجددا پیتر سيجارتو، وزیر امور خارجه مجارستان اظهار داشت که مجارستان از هیچ تحریمی از سوی اتحادیه اروپا که همکاری هسته‌ای مجارستان و روسیه را محدود کند، حمایت نخواهد کرد. او در رابطه با بسته تحریمی جدیدی که اتحادیه اروپا علیه روسیه برنامه ریزی کرده است، اظهار داشت:

«ما از هیچ اقدامی، هر چند کوچک، که

همکاری هسته‌ای مجارستان و روسیه را محدود کند، حمایت نخواهیم کرد... تحریم‌ها اتحادیه اروپا را به بن بست رسانده است. تحریم‌ها به ما اروپایی‌ها بیشتر از روس‌ها آسیب می‌رساند. همه می‌توانند این را ببینند. این یک بیانیه سیاسی نیست، یک واقعیت است.» [۷]

تاریخا کشورهای عربی حوزه خلیج متحد غرب و دنباله رو آمریکا بودند. اما اخیرا برخلاف تمایل آمریکا اوپک پلاس تصمیم قبلی خود را در مورد عدم افزایش سطح تولید نفت خام تمدید کرد، تصمیمی که عملا جواب رد به بایدن بود که به خاورمیانه سفر کرده بود. این تصمیم اوپک پلاس باعث نارضایتی بیشتر آمریکا شد که آن را به نوعی همسویی با روسیه در جنگ اوکراین یاد کرد. چین که به رقیب اقتصادی آمریکا تبدیل شده است از تنش روابط آمریکا با کشورهای حوزه خلیج فارس بخصوص عربستان استفاده کرده و خواهان افزایش نفوذ در خاور میانه است.

در حالیکه مناسبات عربستان-آمریکا بخصوص در رابطه با مسئله امنیت انرژی متشنج است، شی جین‌پینگ در ۷ دسامبر دیدار چند روزه‌ای از عربستان داشت که در چندین نشست مختلف شرکت کرد از جمله نشست «اجلاس سران کشورهای عربی و چین» شی جین‌پینگ پیش از سفر خود برای آماده سازی سفر و کسب دستاوردهای لازم، مقاله‌ای را در روزنامه الریاض عربستان منتشر کرد و در آن مقاله به نگاه استراتژیک چین و اینکه روابط چین و کشورهای عربی به ۲۰۰۰ سال قبل برمی‌گردد و به تمدن‌های چینی و عربی اشاره کرد و مشخصا تاکید کرد جاده ابریشم تبادل تمدن‌ها را امکان پذیر می‌کرد.

در جریان این دیدار ده‌ها تفاهم‌نامه و



موافقت‌نامه بین طرفین امضاء شد که مهمترین آن سند چشم انداز ۲۰۳۰ پادشاهی سعودی با طرح کمربندی و جاده چین (جاده ابریشم جدید) است. نکته حائز اهمیت این است که در سال ۲۰۲۲ عربستان بیشترین جذب سرمایه‌گذاری چینی در پروژه جاده ابریشم جدید را در جهان داشته است. در همان سال تجارت چین و عربستان رشدی حدود ۳۰ درصد داشته و چندین برابر تجارت چین با ایران است، این در حالی بود که رسانه‌های ایران «رویگردانی چینی‌ها از سرمایه‌گذاری در ایران» را گزارش می‌کردند.[۸]

اختلافات بدنبال جنگ امپریالیستی اوکراین بخاطر منافع امپریالیستی طرفین حتی به آمریکای لاتین نیز کشیده شد. بدنبال جنگ اوکراین، آرژانتین همواره از تحریم‌ها علیه روسیه ناراضی بوده و عنوان کرده که این تحریم‌ها کمکی به حل بحران نخواهند کرد و در عوض به اقتصاد آرژانتین تاثیر خواهد داشت و به خاطر تحریم‌ها، حجم تجارت بین روسیه و آرژانتین ۳۰ درصد کاهش داشته است.

در جریان وقوع جنگ امپریالیستی اعلام کردیم، اگر چه روسیه، چین و ایران در مخالفت با آمریکا نوعی همگرایی پیدا کرده اند، اما هر کدام اینها بدنبال منافع امپریالیستی خود هستند که گاهی در تضاد با منافع همدیگر قرار می‌گیرد. بر خلاف تصورها که گویا چین ایران را متحد استراتژیک خود قلمداد می‌کند، بدنبال سفر رئیس جمهور چین به عربستان و بیانیه پایانی نشست اجلاس مشترک سران چین و شش امیرنشین حوزه خلیج فارس در پایتخت عربستان همه را دچار حیرت کرد و حقانیت مواضع انترناسیونالیستها را نشان داد که هر یک از گانگسترها بدنبال منافع امپریالیستی خود هستند. بیانیه از «پرونده

هسته‌ای، موشک‌های بالستیک، پهپادهای نظامی و حمایت از گروه‌های تروریستی» ایران به عنوان مشکلات کشورهای حوزه خلیج در روابط با ایران یاد کرده بود. بیانیه از جمهوری اسلامی خواسته بود که از «مداخله در امور داخلی کشورها» خودداری کند، به «اصول حسن همجواری «احترام بگذارد، «رژیم منع اشاعه» تسلیحات هسته‌ای را رعایت کرده و با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کند. رئیس جمهور چین همچنین خواستار حل و فصل اختلافات ایران با امارات متحده عربی بر سر جزایر سه گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک شد. این آخری به عبارت بهتر حتی تمامیت ارضی ایران را زیر سوال برده بود.

در حالیکه عربستان رهبری یک ائتلاف نظامی با حمایت غربی‌ها را در جنگ با حوثی‌های مورد حمایت ایران در دست دارد، بیانیه چین-عربستان تاکید دارد که حوثی‌ها باید به آتش بس متعهد باشند و با سازمان ملل در راه برقراری صلح همکاری کنند.

اگر چه روسیه با ایران روابط نزدیک دارد و ایران اخیرا با ارسال پهپاد به روسیه عملا به روسیه در جنگ کمک کرده است اما همین تداخل منافع امپریالیستی در رابطه با روسیه نیز به وضوح آشکار است. ایران به خاطر تحریم‌های کمر شکن قادر به فروش نفت خود نبود و چین یکی از مشتریان نفتی ایران بود که نفت ایران را با تخفیف ویژه می‌خرید، اما بدنبال تحریم روسیه، فروش نفت روسیه به چین با تخفیف ویژه فروش نفت ایران را تحت الشعاع خود قرار داده و در شرایط بد اقتصادی ایران، درآمدهای ایران را محدودتر کرده است. روسیه در راستای منافع امپریالیستی خود و حفظ نوعی رابطه با آذربایجان اخیرا ۵ نفر از شهروندان

جمهوری آذربایجان منجمله یوسف‌اف که بدنبال تشکیل یک گروه مذهبی مرتبط با سپاه قدس با نام «وحدت مسلمانان آذربایجان» بودند را در روسیه دستگیر و در ۳۰ آذر ۱۴۰۱ تحویل جمهوری آذربایجان داد.[۹] با توجه به نفوذ اسرائیل در آذربایجان این مسئله ضربه سختی به ایران بود.

اسرائیل با چراغ سبز آمریکا بارها و بارها حملات گسترده هوایی و موشکی علیه مواضع ایرانیان در سوریه انجام داده است و گانگسترهای ایرانی فقط سکوت می‌کنند و تحقیر می‌شوند. آگاهی از حملات اسرائیل به مواضع ایرانیان در سوریه و یا خود مواضع سوریه و عدم تلاش روسیه برای جلوگیری از این حملات، بیانگر آن است که روسیه منافع امپریالیستی خود را ترجیح می‌دهد، نوعی توازن و تعادل را در روابط خود با ایران و اسرائیل حفظ کرده است.

اتحادیه اروپا در تلاش است از شرایط پیش آمده، درگیر شدن روسیه در جنگ اوکراین استفاده کرده و نفوذ خود را در آسیای میانه گسترش دهد. در این زمینه اتحادیه اروپا با حمایت آمریکا یک گروه صد نفره برای نظارت بر مرزهای ارمنستان به مدت ۲ سال ارسال کرده است و روسیه اتحادیه اروپا را متهم کرده است که به دنبال دامن زدن به «تقابل ژئوپلیتیکی» در منطقه و به دنبال گسترش نفوذ خود در منطقه است.[۱۰]

اگر چه نوعی هم سوئی بین روسیه و چین وجود دارد و برخی از اقدامات نظامی روسیه از حمایت ضمنی چین برخوردار است اما نباید فراموش کرد که هر یک از آنها بدنبال منافع امپریالیستی خود هستند و گاهی منافع امپریالیستی‌شان در تضاد با هم قرار می‌گیرد. در چنین زمینه‌ای است که فایننشال تایمز گزارش می‌دهد بدنبال



اعمال تحریم‌های غرب در پی جنگ اوکراین سرمایه‌گذاری‌های جدید چین در بخش روسی راه ابریشم جدید به صفر رسیده است. [۱۱]

چین در راستای منافع امپریالیستی خود و در راستای نوعی توازن قوا در صفحه شطرنج امپریالیستی، اخیراً رئیس‌جمهور ایران را به چین دعوت کرد. در ۲۵ بهمن ۱۴۰۱ برای انجام دیدار ۳ روزه رئیسی وارد چین شد. قبلاً مقامات ایران گفته بودند که رئیسی برای عملیاتی کردن قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین به چین سفر میکند، اما بعداً اعلام شد که در این دیدار ۲۰ سند همکاری بین طرفین امضاء شد. روزنامه‌های ایران سفر رئیسی پیش از عذرخواهی چین را زیر سوال بردند و نوشتند:

”چرا رئیس‌جمهوری اسلامی ایران قبل از آنکه رئیس‌جمهور چین بابت موضعگیری ضدتمامیت ارضی ایران در سفر آذرماه خود به عربستان عذرخواهی کند یا آن را تصحیح نماید، به پکن سفر کرد؟“ [۱۲]

در دیدار روسای جمهور ایران و چین، شی جین‌پینگ به موارد مطرح شده در بیانیه پایانی نشست اجلاس مشترک سران چین و شش امیرنشین حوزه خلیج اشاره نمی‌کند و تنها به حاکمیت ملی ایران تأکید می‌کند و چنین می‌گوید:

”چین از حاکمیت ملی ایران و مقاومت در برابر یکجانبه‌گرایی و زورگویی حمایت می‌کند و با دخالت نیروهای خارجی در امور داخلی و تضعیف امنیت و ثبات ایران مخالف است.“ [۱۳]

چین که اکنون به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شده است، پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۳۰ با پشت سر گذاشتن آمریکا به بزرگترین اقتصاد دنیا تبدیل شود. مادامیکه رشد اقتصادی چین ناچیز بود، کشورهای

غربی و در راس آن آمریکا از رشد اقتصادی چین حمایت می‌کردند. اما زمانیکه چین در جایگاه دومین اقتصاد جهانی ظاهر شد، تنش‌ها شکل جدی‌بخود گرفت. صعود چین به عنوان یک قدرت اقتصادی رابطه مستقیمی دارد با افول آمریکا که مرکز بحران سرمایه داری جهانی است. الان چین برای آمریکا به یک چالش جدی تبدیل شده است.

واقعیت انکارناپذیر این است که تنش‌های امروزی تمرینی برای تنش‌های امپریالیستی آینده است. رویارویی‌های اصلی بین آمریکا و چین خواهد بود. آمریکا بدنبال مهار دشمن استراتژیک خود یعنی چین است. استراتژی مهار چین از مدتها قبل و از زمان ترامپ شروع شده است و بایدن آن سیاست را ادامه می‌دهد و می‌خواهد جلوی پیشروی و جاه‌طلبی‌های امپریالیستی چین تحت عنوان «جاده ابریشم جدید» (مشکلات جدی ایجاد کند.

اگر قبلاً تسلط بر منابع نفتی میتوانست ابزاری در راستای اعمال هژمونی باشد الان نیم‌رسانه‌ها یا چیپ‌ها می‌خواهند جای نفت را بگیرند. کسی که این صنعت را در دست داشته باشد، قدرت اقتصادی را در دست دارد. آمریکا منشاء اصلی این تکنولوژی است. چین می‌خواهد فن‌آوری تولید نیم‌رسانه‌های مدرن (در اندازه نانومتر) را داشته باشد و آمریکا می‌خواهد دست چین را از این چرخه کوتاه کند. [۱۴] آمریکا فروش و یا صادرات فناوری تولید نیم‌رسانه از جمله نیروی متخصص را ممنوع کرده است. نیم‌رسانه‌های مدرن در آمریکا طراحی و در تایوان، کره جنوبی و ژاپن تولید می‌شوند ولی در چین مونتاژ میشوند. بیشتر نیم‌رسانه‌های مدرن در حال حاضر در تایوان تولید میشود و چین به تنهایی خریدار بیش از ۵۰ درصد نیم‌رسانه‌های تولیدی جهان است. دسترسی به نیم‌رسانه‌های مدرن برای رشد

اقتصادی چین نه تنها ضروری بلکه حیاتی است. از منظر نیم‌رسانه‌های مدرن است که مسئله تایوان هم برای چین و هم برای آمریکا نقش حیاتی را ایفا می‌کند.

تداخل منافع امپریالیستی چه در جبهه ناتو و چه در بین کشورهایی که در تقابل با آمریکا به نوعی همگرایی پیدا کرده‌اند، به وضوح قابل مشاهده بوده است. تداخل منافع امپریالیستی به این مفهوم است که ما شاهد دور جدیدی از تنش‌های امپریالیستی و هرج و مرج بیشتر در جهان خواهیم بود و بی‌ثباتی خود را از اروپا تا خاورمیانه، از قفقاز تا آسیای جنوب شرقی گسترش خواهد داد.

بدنبال جنگ اکثر کشورها هزینه‌های جنگی (بودجه دفاعی) را چنان افزایش داده‌اند که در تاریخ بی‌سابقه است. البته افزایش تاریخی بودجه نظامی به مفهوم حمله به سطح معیشت طبقه کارگر بوده است. طبقه کارگر بهای جنگ را با تورم سرسام آور و سقوط استاندارد زندگی پرداخت می‌کند، تورم نه در سرمایه داری پیرامونی بلکه در سرمایه‌داری متروپل ۲ رقمی شده است.

دوران جنگ امپریالیستی زمینه مساعدی برای شکوفایی و گسترش نبردهای پرولتری نیست بلکه بحران سرمایه‌داری، بهترین شرایط را برای رشد آگاهی طبقاتی و نبردهای پرولتری مهیا می‌سازد. واقعیت انکارناپذیر این است که شرایط طبقه کارگر در مقطع وقوع جنگ اوکراین قابل مقایسه با سال ۱۹۱۴ نبود و طبقه کارگر در شرایط تدافعی‌تری بود. اما انترناسیونالیست‌ها اعلام کردند، در شرایط کنونی انقلابیون نباید منتظر حرکت طبقه باشند. شرایط جدید به مفهوم این نیست که فعالیت انقلابیون در خلاء انجام می‌گیرد و بی‌تأثیر است. از همه مهمتر جنگ امپریالیستی لزوم برافراشتن پرچم انترناسیونالیسم را مطرح می‌سازد حتی اگر منجر به انزوای از توده



های طبقه کارگر شود و این از آموزه‌های  
لنین و لوکزامبورگ است و این آموزه  
همچنان الهام بخش انقلابیون است.

کمونیسم چپ با صدای رسا اعلام کرد  
کارناوال‌های صلح و کمپین‌های ضد جنگ  
در کشورهای غربی و اروپایی بخشی از  
پروپاگانداى جنگی ناتو در راستای اهداف  
امپریالیستی ناتو است. از درون صلح  
سرمایه‌داری تنها شعله‌های جنگ می‌تواند  
زبانه بکشد. تنها طبقه کارگر از طریق مبارزه  
طبقاتی و با به چالش کشیدن سرمایه‌داری  
می‌تواند صلح واقعی را برای بشریت ارائه  
دهد.

انترناسیونالیستها در همان بیانیه مشترک اعلام  
کردند انترناسیونالیسم پرولتری واکنش به  
جنگ امپریالیستی است و پرولتاریای بین  
المللی تنها نیرویی است که قادر به توقف  
جنگ امپریالیستی است و طبقه کارگر  
جهانی به نوبه خود نمی‌تواند از توسعه مبارزه  
خود علیه رو به وخیم شدن دستمزدها و  
استانداردهای زندگی اجتناب کند.  
امروز ما شاهد پیش‌بینی‌های یک سال پیش

بیانیه مشترک هستیم. ما شاهد اعتراضات و  
اعتصابات کارگری گسترده طبقه کارگر در  
دفاع از سطح معیشت خود در سراسر این  
کره‌خاکی از اروپا تا آسیا، از آفریقا تا  
آمریکا هستیم، به عبارت بهتر در حال حاضر  
شاهد احیای مبارزه طبقاتی در کل جهان  
هستیم. انترناسیونالیستها اعلام کردند طبقه  
کارگر ناچار است به دفاع از سطح معیشت  
خود برخیزد که در روند خود احتمال  
رویاری با جنگ امپریالیستی را مطرح  
خواهد کرد.

از سر تا پای نظام توحش سرمایه‌داری خون،  
کثافت و لجن می‌بارد. از درون صلح سرمایه  
داری تنها شعله‌های جنگ می‌تواند زبانه  
کشد. مادامیکه سرمایه‌داری به عمر ننگین  
خود ادامه می‌دهد، بردگی مزدی، جنگ،  
پاندایی و... بخشی از زندگی روزانه ما  
خواهد بود. منافع ما در مبارزه طبقاتی است.  
به جای گوشت دم توپ شدن در جنگ  
گانگسترها، بجای تداوم بربریت، به جای  
تمکین به نظام کثیف سرمایه‌داری باید در  
راستای تحقق انقلاب کمونیستی برای پایان

دادن به نکت سرمایه‌داری کوشید.

## زنده با جنگ طبقه علیه طبقه!

### صدای انترناسیونالیستی

۷ اسفند ۱۴۰۱

#### یادداشت‌ها:

[۱] امانوئل مکرون

[۲] جان بولتن

[۳] پولیتیکو

[۴] ابراهیم کالین سخنگوی ریاست جمهوری ترکیه

[۵] فرانسه ۲۴

[۶] منبع ۵

[۷] سيجارتو\_وزير خارجه مجارستان

[۸] اعتماد آنلاین

[۹] روسیه گروه مرتبط با سپاه قدس را به باکو

تحویل داد

[۱۰] اعزام ناظران اتحادیه اروپا به مرزهای

ارمنستان

[۱۱] فایننشال تایمز

[۱۲] دنیای اقتصاد

[۱۳] سفارت چین

[۱۴] نسل جدید نیم رسانه‌ها حدود ۳ نانومتر

هستند، مقایسه کنید با یک تار موی انسان که بین

## جنگ در اوکراین به بربریت و هرج و مرج در سراسر جهان دامن می‌زند

### جریان کمونیست بین‌المللی

بیش از یک سال قتل عام وحشتناک؛ صدها  
هزار سرباز از هر دو طرف قتل عام شدند.  
بیش از یک سال بمباران و اعدام‌های بی  
رویه، کشتاردها هزار غیرنظامی؛ بیش از  
یک سال ویرانی سیستماتیک که کشور را به  
یک میدان عظیم ویرانه تبدیل کرد، در  
حالی که شمار آوارگان به میلیون‌ها نفر  
می‌رسد. بیش از یک سال است که  
بودجه‌های هنگفتی از سوی هر دو طرف به

این کشتار اختصاص یافته است (روسیه در  
حال حاضر حدود ۵۰ درصد از بودجه  
دولتی خود را به جنگ اختصاص می‌دهد،  
در حالی که بازسازی فرضی اوکراین ویران  
شده به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار نیاز دارد)  
و این فاجعه هنوز به پایان نرسیده است.

از نظر رویارویی‌های امپریالیستی، شروع  
جنگ در اوکراین نیز گام کیفی مهمی در  
فرو رفتن جامعه سرمایه‌داری در جنگ و

نظامی‌گری بود. درست است که از سال  
۱۹۸۹، اقدامات جنگ طلبانه مختلفی کره  
زمین را به لرزه درآورده است (جنگ‌های  
کویت، عراق، افغانستان، سوریه...)، اما این  
اقدامات هرگز منجر به رویارویی بین  
قدرت‌های بزرگ امپریالیستی نشده بود.  
درگیری اوکراین اولین رویارویی نظامی به  
این بزرگی بین دولت‌ها است که بعد از



سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ در آستانه

اروپا رخ می‌دهد. این جنگ دو کشور بزرگ اروپا را درگیر کرده است، یکی از آنها دارای سلاح‌های هسته‌ای یا دیگر سلاح‌های کشتار جمعی است و دیگری از نظر مالی و نظامی توسط ناتو حمایت می‌شود و این جنگ، این پتانسیل را دارد که به فاجعه پای برای بشریت منجر شود.

فراتر از خشم و انزجار ناشی از این کشتار گسترده، مسئولیت انقلابیون این است که خود را به محکومیت‌های کلی و انتزاعی محدود نکنند، بلکه مهمترین درس‌ها را از درگیری اوکراین بگیرند تا پویایی رویارویی‌های امپریالیستی را درک کنند و به کارگران در مورد تشدید هرج و مرج و تشدید وحشی‌گری نظامی هشدار دهند.

### تهاجم امپریالیسم آمریکا هرج و مرج را تشدید می‌کند

در حالی که روسیه به اوکراین حمله کرد، درس مهم از یک سال جنگ بدون شک این است که در پس قهرمانان میدان نبرد، امپریالیسم ایالات متحده در حال حمله است. ایالات متحده آمریکا در مواجهه با افول هژمونی خود، از دهه ۱۹۹۰ سیاست تهاجمی را برای دفاع از منافع خود، به ویژه در قبال رهبر سابق بلوک رقیب، روسیه، در پیش گرفته است. علیرغم تعهدی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عدم گسترش ناتو داده شد، آمریکایی‌ها تمام کشورهای پیمان ورشو سابق را در این اتحاد ادغام کردند. در سال ۲۰۱۴، "انقلاب نارنجی"، رژیم طرفدار روسیه در اوکراین را با یک دولت طرفدار غرب جایگزین کرد و یک شورش مردمی چند سال بعد رژیم طرفدار روسیه در بلاروس را تهدید کرد. رژیم پوتین با به کارگیری قدرت نظامی خود به این استراتژی محاصره پاسخ داد. پس از تصرف کریمه و دونباس توسط پوتین در سال ۲۰۱۴، ایالات متحده آمریکا شروع به

تسلیم اوکراین و آموزش ارتش این کشور برای استفاده از سلاح‌های پیشرفته‌تر کرد. زمانی که روسیه ارتش خود را در مرزهای اوکراین مستقر کرد، آنها با ادعای اینکه پوتین به اوکراین حمله خواهد کرد و در عین حال اطمینان دادند که خودشان در این زمینه مداخله نخواهند کرد، این دام را محکم کردند. ایالات متحده با استفاده از این استراتژی محاصره و خفه کردن روسیه، دست به یک ضربه بزرگی زده است که هدفی بسیار جاه‌طلبانه‌تر از توقف جاه‌طلبی‌های روسیه دارد:

- از هم اکنون، جنگ در اوکراین منجر به تضعیف آشکار قدرت نظامی باقی مانده مسکو و کاهش جاه‌طلبی‌های امپریالیستی آن می‌شود. این همچنین برتری مطلق فناوری نظامی ایالات متحده را نشان می‌دهد، که پایه و اساس "معجزه" "اوکراین کوچک" است که "خرس روسی" را عقب می‌راند.

- این درگیری همچنین به آنها این امکان را داد تا مهره‌های درون ناتو را محکم‌تر کنند، زیرا کشورهای اروپایی مجبور شدند با موضع آمریکا همسو شوند، به ویژه فرانسه و آلمان، که سیاست‌های خود را در قبال روسیه توسعه می‌دادند و ناتو را نادیده می‌گرفتند، که ماکرون رئیس جمهور فرانسه تا دو سال پیش از "مرگ مغزی ناتو" سخن می‌گفت.

- هدف اصلی آمریکایی‌ها از عبرت دادن به روسیه، بدون شک هشدار بی‌چون و چرا به رقیب اصلی خود یعنی چین بود. در طول ده سال گذشته، ایالات متحده از رهبری خود در برابر ظهور رقیب چینی دفاع کرده است: اول، در دوران ریاست جمهوری ترامپ، از طریق یک جنگ تجاری آشکار. اما اکنون دولت بایدن فشار نظامی (تنش‌های اطراف تایوان) را افزایش داده است. بنابراین، درگیری در اوکراین تنها متحد مهم نظامی چین را تضعیف کرده و بر پروژه جاده

ابریسم جدید که یکی از محورهای آن از اوکراین می‌گذشت، فشار وارد می‌کند. در حالی که قطبی شدن تنش‌های امپریالیستی به تدریج بین ایالات متحده و چین پدیدار شده است، این محصول یک سیاست سیستماتیکی است که توسط قدرت مسلط امپریالیستی، ایالات متحده، در تلاش برای متوقف کردن افول غیر قابل برگشت رهبری خود دنبال می‌شود. پس از جنگ بوش پدر، علیه عراق، تنش بوش پسر در برابر "محور شرارت" (عراق، ایران، کره شمالی) و همچنین هدف از حمله امروز ایالات متحده جلوگیری از ظهور رقبای اصلی است. سی سال چنین سیاستی هیچ انضباط و نظم برای روابط امپریالیستی به ارمان نیاورده است. برعکس، هرج و مرج و بربریت و هر کسی برای خودش را تشدید کرده است. ایالات متحده امروزه ابزار اصلی برای گسترش وحشتناک رویارویی‌های نظامی است.

### تشدید هر کس برای خود و تنش‌ها

برخلاف اظهارات سطحی ژورنالیستی، توسعه رویدادها نشان می‌دهد که درگیری در اوکراین به هیچ وجه به «عقلانی کردن» تضادها منجر نشده است. علاوه بر امپریالیست‌های اصلی که تحت فشار تهاجم ایالات متحده قرار دارند، انفجار کثرت جاه‌طلبی‌ها و رقابت‌ها ویژگی آشفتگی و غیرمنطقی روابط امپریالیستی را برجسته می‌سازد.

تشدید فشار آمریکا بر دیگر امپریالیست‌های بزرگ تنها می‌تواند آنها را وادار به واکنش کند:

- برای امپریالیسم روسیه، مسئله بقا مطرح است، زیرا از هم اکنون واضح است که بدون توجه به نتیجه این درگیری، روسیه به وضوح از ماجراجویی که محدودیت‌های نظامی و اقتصادی آن را آشکار کرده

است، ضعیف‌تر بیرون خواهد آمد.



این کشور از نظر نظامی فرسوده است و دویست هزار سرباز را از دست داده است، به ویژه در میان باتجربه‌ترین واحدهای نخبه خود و همچنین مقدار زیادی تانک، هواپیما و هلیکوپترهای مدرن را از دست داده است. از نظر اقتصادی به دلیل هزینه‌های هنگفت جنگ و فروپاشی اقتصاد ناشی از تحریم‌های غرب تضعیف شده است. در حالی که جناح پوتین به هر طریقی برای حفظ قدرت تلاش می‌کند. تنش‌هایی در درون بورژوازی روسیه به ویژه با جناح‌های ناسیونالیست‌تر یا "جنگ سالاران" خاص (مثلاً پریگوزین، رهبر گروه مزدوران واگنر) به وجود می‌آید. این شرایط نامطلوب نظامی و سیاسی ناپایدار حتی می‌تواند روسیه را به سمت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای تاکتیکی سوق دهد.

- بورژوازی اروپا، به ویژه فرانسه و آلمان، از پوتین خواسته بودند که وارد جنگ نشود و حتی، همانطور که بوریس جانسون با بی احتیاطی فاش کرد، آماده بودند تا از یک حمله محدود در وسعت و زمان برای جایگزینی رژیم در کیف حمایت کنند. در مواجهه با شکست نیروهای روسی و مقاومت غیرمنتظره اوکراینی‌ها، مکرون و شولز مجبور شدند به موضع ناتو به رهبری ایالات متحده پایبند باشند. با این حال، همانطور که در سفرهای اخیر شولز و ماکرون به پکن نشان داده شده است، بحثی در مورد تسلیم شدن به سیاست ایالات متحده و کنار گذاشتن منافع امپریالیستی خود وجود ندارد. علاوه بر این، هر دو کشور بودجه نظامی خود را با هدف تجهیز مجدد گسترده نیروهای مسلح خود به شدت افزایش داده اند (دو برابر برای آلمان، یعنی ۱۰۷ میلیارد یورو). این اقدامات همچنین باعث افزایش تنش در اتحاد فرانسوی-آلمانی، به ویژه در مورد توسعه برنامه‌های تسلیحاتی مشترک و سیاست اقتصادی اتحادیه اروپا شده است.

- چین در رابطه با مناقشه اوکراین و در مواجهه با مشکلات "متحد" روسی خود و تهدیدهای پنهان ایالات متحده نسبت به آن، بسیار محتاطانه موضع‌گیری کرده است. برای بورژوازی چین، این درس تلخ است: جنگ در اوکراین نشان داده است که هرگونه جاه طلبی امپریالیستی جهانی در غیاب نیروی نظامی و اقتصادی که قادر به رقابت با ابرقدرت ایالات متحده باشد، غیر واقعی و توهمی است. امروز، چین که هنوز نیروهای مسلح برابر با گسترش اقتصادی خود ندارد، در برابر فشار آمریکا و هرج و مرج جنگی اطراف منطقه آسیب پذیر است. البته، بورژوازی چینی از جاه‌طلبی‌های امپریالیستی خود، به ویژه باز پس‌گیری تایوان دست نمی‌کشد، اما تنها با اجتناب از تسلیم شدن در برابر تحریکات متعدد آمریکا (بالن‌های جاسوسی، ممنوعیت استفاده از برنامه تیک تاک و ...) و با انجام یک تهاجم دیپلماتیک جذاب گسترده با هدف اجتناب از هرگونه انزوای بین‌المللی می‌تواند در بلندمدت پیشرفت کند. استقبال از تعداد زیادی از سران کشورها در پکن، ایجاد روابط حسنه بین ایران و عربستان با حمایت چین، پیشنهاد طرحی برای توقف جنگ در اوکراین و... از سوی دیگر، هر امپریالیستی، هر کدام برای خود، باعث تنش در تعدادی از مناطق احتمالی درگیری می‌شود. در اروپا، فشار بر آلمان منجر به اختلاف با فرانسه می‌شود و اتحادیه اروپا با خشم به حمایت از قانون کاهش تورم بایدن واکنش نشان داده است، که به عنوان اعلام جنگ واقعی بر علیه صادرات اروپا به ایالات متحده تلقی می‌شود. در آسیای مرکزی، افول قدرت روسیه با گسترش سریع نفوذ قدرت‌های دیگر مانند چین، ترکیه، ایران یا ایالات متحده آمریکا در جمهوری‌های شوروی سابق همراه است. در خاور دور، خطر درگیری بین چین از یک

سو و هند (با درگیری‌های منظم مرزی) یا ژاپن (که به طور گسترده در حال مسلح شدن است)، بدون در نظر گرفتن تنش‌های بین هند و پاکستان و تنش‌های مکرر بین دو گره ادامه دارد. در خاورمیانه، تضعیف روسیه، بی‌ثباتی داخلی قهرمانان مهمی مانند ایران (شورش‌های مردمی، مبارزات بین جناح‌ها و فشارهای امپریالیستی) یا ترکیه (وضعیت فاجعه بار اقتصادی) تأثیر عمده‌ای بر روابط امپریالیستی خواهد داشت. در نهایت، در آفریقا، در حالی که بحران انرژی و غذا و تنش‌های جنگی در مناطق مختلف (اتیوپی، سودان، لیبی، صحرای غربی) بیداد می‌کند، رقابت تهاجمی بین کرکس‌های امپریالیست باعث بی‌ثباتی و هرج و مرج می‌شود.

### انفجار غیر عقلانی نظامی‌گری

یک سال جنگ در اوکراین بیش از هر چیز تأکید کرده است که از هم پاشیدگی سرمایه‌داری یکی از مخرب‌ترین جنبه‌های جنگ در عصر انحطاط را برجسته می‌کند: غیر عقلانی بودن آن. اثرات نظامی‌گری در واقع به طور فزاینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی و فاجعه بار است، صرف نظر از جاه‌طلبی‌های اولیه:

- ایالات متحده برای حفظ رهبری خود در کره زمین هم در جنگ خلیج و هم جنگ در افغانستان شرکت کرد، اما در همه این موارد نتیجه انفجار هرج و مرج و بی‌ثباتی و همچنین موج عظیم پناهجویان بود.

- صرف نظر از اهداف بسیاری از کرکس‌های امپریالیستی (روسیه، ترکیه، ایران، اسرائیل، آمریکا یا اروپا) که در جنگ‌های وحشتناک داخلی سوریه یا لیبی مداخله کردند، آنها وارث کشوری ویران شده، تکه‌تکه و تقسیم شده به قبایل، با میلیون‌ها پناهنده به کشورهای همسایه یا کشورهای صنعتی هستند.

جنگ در اوکراین تأییدی مثال



زدنی بر این است: صرف نظر از اهداف ژئواستراتژیک امپریالیسم روسی یا آمریکایی، نتیجه یک کشور ویران شده (اوکراین)، یک کشور ویران شده از نظر اقتصادی و نظامی (روسیه)، یک وضعیت امپریالیستی حتی پرتنش و آشفته‌تر در جهان و همچنین میلیون‌ها پناهنده است.

افزایش غیرمنطقی جنگ به معنای گسترش وحشتناک بربریت نظامی در سراسر جهان است. در این زمینه، اتحاد‌های موقتی می‌توانند حول اهداف خاصی شکل بگیرند. برای مثال، ترکیه، عضو ناتو، سیاست بی‌طرفی را در قبال روسیه در اوکراین اتخاذ می‌کند و امیدوار است از این سیاست برای متحد شدن با روسیه در سوریه علیه شبه‌نظامیان کرد مورد حمایت ایالات متحده استفاده کند.

اما بر خلاف تبلیغات بورژوازی، درگیری اوکراین منجر به شکل‌گیری مجدد امپریالیست‌ها در یک بلوک‌ها نمی‌شود، و بنابراین پویایی به سوی جنگ جهانی سوم باز نمی‌کند، بلکه بیشتر به سمت گسترش وحشتناک هرج و مرج خونین پیش می‌رود: قدرت‌های مهم امپریالیستی مانند هند، آفریقای جنوبی، برزیل و حتی عربستان سعودی به وضوح استقلال خود را از بازیگران اصلی حفظ می‌کنند. در مقابل، پیوند بین چین و روسیه محکم‌تر نشده است. در حالی که ایالات متحده از جنگ برای تحمیل دیدگاه‌های خود در ناتو استفاده می‌کند، کشورهای عضوی مانند ترکیه یا مجارستان آشکارا به تنهایی پیش می‌روند در حالی که آلمان و فرانسه به هر طریقی تلاش می‌کنند تا سیاست‌های خود را توسعه دهند.

علاوه بر این، رهبر یک بلوک بالقوه باید بتواند اعتماد را در میان کشورهای عضو ایجاد کند و امنیت متحدان خود را تضمین کند. با این حال چین در حمایت از متحد

روسی خود بسیار محتاط بوده است. اما در مورد ایالات متحده، پس از رویکرد "اول آمریکا" ترامپ که "متفقین" را دلسرد کرده بود، بایدن اساساً همان سیاست را دنبال می‌کند: او آنها را مجبور می‌کند بهای انرژی بالایی را برای تحریم اقتصاد روسیه پردازند، در حالی که ایالات متحده آمریکا در این زمینه خودکفا است و قوانین «ضد چین» به واردات اروپایی ضربه سختی وارد خواهد کرد. دقیقاً همین فقدان ضمانت‌های امنیتی است که باعث شد عربستان سعودی با چین و ایران به توافق برسد. سرانجام، همانطور که مبارزات جاری در کشورهای مختلف اروپایی نشان می‌دهد، پرولتاریا به عنوان یک مانع بزرگ در برابر پویایی جنگ جهانی سوم، شکست نخورده و از نظر ایدئولوژیک در خدمت ملت در کشورهای صنعتی مرکزی بسیج نمی‌شود. امروز یک سلاح ایدئولوژیک مانند فاشیسم و ضد فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ که بتواند پرولتاریا را بسیج کند، وجود ندارد.

### **جنگ در اوکراین ابعاد دیگری از «بحران چندگانه» را برانگیخته است**

این وضعیت از آن جهت حساس‌تر است که "بحران اوکراین" به عنوان یک پدیده منزوی به نظر نمی‌رسد بلکه به عنوان یکی از جلوه‌های این "بحران چندگانه" [۱]، تجمع و تعامل بحران‌های بهداشتی، اقتصادی، اکولوژیکی، غذایی و جنگی است که دهه بیست قرن بیست و یکم را توصیف می‌کند. جنگ در اوکراین در این زمینه به منزله تشدید‌کننده و شدت‌دهنده واقعی وحشی‌گری و هرج و مرج در سطح جهانی است:

"تجمع و تعامل این پدیده‌های مخرب یک «اثر گریزنا» ایجاد می‌کند (...). تاکید بر نیروی محرکه جنگ، به‌عنوان اقدامی که آگاهانه توسط دولت‌های سرمایه‌داری دنبال

و برنامه‌ریزی می‌شود، مهم است. [۲]" در واقع، جنگ در اوکراین و پیامدهای اقتصادی مختلف آن به برگشت مجدد کووید (مانند چین) کمک کرده است، افزایش تورم و رکود در مناطق مختلف جهان را تشدید کرد، بحران غذا و انرژی را برانگیخت، باعث عقب‌نشینی در سیاست‌های اقلیمی شده است. (نیروگاه‌های هسته‌ای و حتی استفاده از زغال‌سنگ دوباره فعال شدند) و منجر به هجوم جدید پناهندگان شد. ناگفته نماند، نباید خطر بمباران نیروگاه‌های هسته‌ای که هنوز در اطراف سایت زاپوریزیا ( Zaporizhzhia دیده می‌شود، یا استفاده از سلاح‌های شیمیایی، باکتریولوژیکی یا هسته‌ای را که همیشه وجود دارد را نادیده گرفت.

به طور خلاصه، یک سال جنگ در اوکراین نشان می‌دهد که چگونه «تسلیح مجدد بزرگ جهان» را تشدید کرده است، نمادی از سرمایه‌گذاری نظامی عظیم دو بازنده بزرگ جنگ جهانی دوم، ژاپن که ۳۲۰ میلیارد دلار در ۵ سال به ارتش خود اختصاص داده است، بزرگترین تلاش تسلیحاتی از سال ۱۹۴۵ است و بالاتر از همه، آلمان، که بودجه دفاعی خود را نیز افزایش می‌دهد.

کشتار در اوکراین به عنوان یک محصول کاملاً عمدی طبقه حاکم به وضوح ورشکستگی نظام سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. اما احساس ناتوانی و وحشتی که جنگ ایجاد کرده است، به نفع توسعه یک اپوزیسیون پرولتری در برابر درگیری امروز نیست. از سوی دیگر وخامت چشمگیر بحران اقتصادی و حملات علیه کارگران که مستقیماً از آن ناشی می‌شود، کارگران را مجبور می‌کند تا در زمین طبقاتی خود برای دفاع از شرایط زندگی خود بسیج شوند. در این پویایی مبارزات تجدید شده،



بربریت جنگ طلبانه در نهایت منبعی برای آگاهی از ورشکستگی نظام خواهد بود، که امروزه هنوز به اقلیت های کوچک در طبقه محدود است. آر. هاوانایس

۵ فروردین ۱۴۰۲

یادداشتها:

[۱] این اصطلاح توسط خود بورژوازی استفاده می شود که در گزارش ریسک های جهانی ۲۰۲۳ در مجمع جهانی اقتصاد در

ژانویه ۲۰۲۳ در داووس ارائه شده است.

[۲] دهه ۲۰ قرن بیست و یکم: شتاب تجزیه سرمایه داری امکان آشکار نابودی بشریت را مطرح می کند، بررسی بین المللی، شماره ۱۶۹.

## جنگ در اوکراین، یک سال بعد

### انیستیتو دامن

میل باطنی خود ناچار بودند اذعان کنند که: سیستم سنتی اتحاد ما در حال تغییر است و هیچ چیز به اندازه واکنش های مختلف به تهاجم روسیه به اوکراین آن را آشکار نکرده است. در حالی که ایالات متحده و نزدیک ترین متحدانش در اروپا و آسیا تحریم های سختی را علیه مسکو اعمال کردند، ۸۷ درصد از جمعیت جهان از پیروی از ما خودداری کردند. [۳] این ۸۷ درصد علاوه بر چین برخی از متحدان تاریخی مانند هند و عربستان سعودی را شامل می شود.

هندوستان: با وجود روابط حسنه با واشنگتن، که نتیجه رقابت آن با چین است [...]. به خریدار سنتی تسلیحات [از روسیه] و همچنین سفارشات عظیم نفت روسیه (نزدیک به یک میلیون بشکه در روز) افزوده است. عربستان سعودی، ستون نفوذ ایالات متحده در خاورمیانه، با روسیه در کشورهای صادرکننده نفت (اوپک پلاس) متحد شده است تا ابتکار عمل [ایالات متحده] برای محدود کردن قیمت نفت را خراب کند. با وجود سفر رئیس جمهور ایالات متحده به ریاض در روزهای ۱۴ و ۱۵ ژوئیه، که به ریاض اطمینان دهد، [کاهش تولید نفت] عواقبی در پی خواهد داشت، این کارتل تصمیم گرفته است که تولید خود را کاهش دهد و این عملیات را از واشنگتن پنهان کند.

[۴]

آه، لانه ی آدم کشان  
زمین را خونین می کنند  
جنگ را خوب می شناسند  
پول بزرگی در گردش است  
آماده سازی منابع  
برای کیف پول دزدان  
تریلوسا [۱]

اکنون بیش از یک سال از آغاز جنگ بین روسیه و اوکراین می گذرد و همه چیز نشان می دهد که این جنگ قرار است برای مدت طولانی ادامه یابد.

صلح، مهم نیست که چقدر همه به آن استناد می کنند، در واقع هیچ کس آن را نمی خواهد و هیچ کس نمی تواند از عهده آن برآید.

برای ایالات متحده جلوگیری از تحکیم یک منطقه اقتصادی-مالی که به اعضای آن امکان می دهد بدون استفاده از دلار به عنوان ارز ذخیره بین المللی و وسیله پرداخت برای تنظیم مبادلات تجاری خود بتوانند انجام دهند، اهمیت ویژه ای داشت. یعنی از منظر ژئوپلیتیکی: برای جلوگیری از تحکیم محور برلین (اتحادیه اروپا) / مسکو / پکن تا زمانی که این محور غیرقابل برگشت شود. اتفاقی که اگر خط لوله جریان شمالی ۲ (نورد استرم ۲) راه اندازی می شد اتفاق می افتاد.

اما پس از یک سال جنگ و به دست آوردن: ۱. حمله نظامی به هر دو خط لوله جریان

شمالی ۱ و ۲ (نورد استرم ۱ و ۲) و از کار انداختن آنها، همانطور که سیمور هرش [۲]، روزنامه نگار برنده جایزه پولیتزر آن را محکوم کرد؛

۲. بنابراین آلمان و نیمی از اتحادیه اروپا را مجبور به خرید گاز آمریکا می کند، اگرچه گاز آن بسیار آلوده تر و گران تر از گاز روسیه است.

۳. ضربه سختی به محور برلین (اتحادیه اروپا) / مسکو / پکن وارد کرد.

۴. افزایش ارزش دلار به لطف افزایش سرسام آور قیمت تمام محصولات انرژی و مواد خام که جان تازه ای به وضعیت مالی آمریکا می دهد که به دلیل بدهی های مالی و تجاری بسیار عظیم است.

۵. تسلیم کامل "متحدان" سرکش اروپایی در صفوف ناتو.

اگرچه بایدن هرگز فرصتی را برای ادعای پیروزی از دست نمی دهد، اما آنچه مهم ترین هدف بود محقق نشد: انزوای روسیه از سایر نقاط جهان، از جمله چین، تا روسیه را به حالت نیمه مستعمره ای برگرداند که مجبور به فروش موادی شود که از آن غنی است با قیمت گذاری های منحصر به دلار.

### یک نقطه عطف تاریخی

این اتفاق در حالی رخ داد که دبیر اول سفارت آمریکا در عربستان سعودی، دیوید اچ. راندل و مشاور سیاسی سابق فرماندهی مرکزی آمریکا، مایکل جی فولر، علیرغم





علاوه بر هند و عربستان سعودی، برزیل، نیمی از آفریقا از جمله آفریقای جنوبی و حتی مجارستان و ترکیه، اگرچه هر دو عضو ناتو هستند، اما خود را با خواسته‌های واشنگتن همسو نکرده‌اند. اما این فقط تا حدی غافلگیر کننده بود. در واقع، مقدمات این اتفاق برای مدت طولانی وجود داشت. قبلاً در سال ۲۰۰۶ اقتصاددان آمریکایی جیمز کی گالبریت نوشت:

«در طول سال‌ها [...] ما اجازه داده‌ایم که اوضاع بدتر شود [واردات کالا و خدمات از خارج به جای تولید آن‌ها در داخل بسیار راحت‌تر بود] موقعیت تجاری‌مان در اقتصاد جهانی، حرکت از برتری مطلق [...] به وضعیت فعلی [...] است. ما برای حفظ استانداردهای زندگی خود به تمایل بقیه جهان برای پذیرش دارایی‌های دلاری (سهام، اوراق قرضه، پول نقد) در ازای کالاها و خدمات واقعی وابسته شده ایم: حاصل زحمات سخت افراد بسیار فقیرتر از ما است در ازای بلیط‌هایی [دلارهایی] که برای تولید آنها نیازی به تلاش نیست. برای دهه‌ها، جهان غرب "امتیاز گراف" یک اقتصاد مبتنی بر دلار را به عنوان ذخیره جهانی تحمل می‌کرد زیرا ایالات متحده قدرت مورد نیاز برای تامین امنیت قابل اعتماد در برابر کمونیسیم بود.» [۵]

ترس از کمونیسیم از بین رفته است، اما مهمتر از همه، ظرفیت سیستم "آمریکا" در کل شکست خورده است:

«القای مستقیم ارزش افزوده در صنایع دیگران. ارزش افزوده با منشأ آمریکایی [...] که در بقیه نقاط جهان تولید شده است، در تقریباً بیست سال (۲۰۲۰-۲۰۰۸) از ۱۱ به ۵.۵ درصد کاهش یافته است [...] در فیزیولوژی بدنه اقتصادی و تولید جهانی [...] با توجه به جزئیات داده‌های رصدخانه پیچیدگی اقتصادی (Cepii-Baci)، سهم تجارت جهانی [...] از ۲۳.۳ درصد به ۱۶.۹ درصد کاهش یافته است. سهم کالاها واسطه‌ای

که منعکس کننده تقاطع‌های بین سیستم‌های تولیدی است، حتی بیشتر کاهش یافت: از ۲۴.۵٪ به ۱۶.۱٪. همین روند را می‌توان با محدود کردن اعداد به تولید خالص مشاهده کرد: بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸، سهم آمریکا از کالاهای تولیدی از ۲۳.۲ درصد به ۱۵.۷ درصد و کالاهای تولیدی متوسط از ۲۴.۶ درصد به ۱۶.۱ درصد کاهش یافته است.» [۶]

به عبارت دیگر، آمریکا بسیار بیشتر از آنچه پس می‌دهد از خارج می‌گیرد و در ازای آن فقط "بلیط‌هایی می‌دهد که تولید آنها نیازی به تلاش ندارند".

برای مثال، تحلیلگر و ژنرال سابق نیروی هوایی چین، کیائو لیانگ، در این باره گله می‌کند:

«توسعه اقتصادی چین به شدت به سود نیروی کار ارزان بستگی دارد. در زمینه جهانی شدن اقتصادی (که به شدت توسط ایالات متحده حمایت می‌شود)، چین سود نسبتاً کمی از نیروی کار ارزان دریافت کرده است، در حالی که ایالات متحده و سایر کشورهای غربی سود بسیار بزرگتری را جمع‌آوری کرده‌اند.» [۷]

در حال حاضر، راندل و جی فولر که ذکری از آنها شد، همچنان می‌گویند: "جهانی شدن تنها زمانی می‌تواند کارساز باشد که اکثریت شرکت کنندگان معتقد باشند که منافع آنها را ارتقا می‌دهد. اگر دیگران بر این باور باشند که غرب ناعادلانه از این سیستم به نفع خود استفاده می‌کند، نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد به هم می‌ریزد و جایگزین‌هایی پدیدار می‌شود." [۸]

موضوع مناقشه همه اینجا است: احتکار بزرگترین سهام ممکن از «سود کار ارزان» یعنی ارزش اضافی که از کارگران در سراسر جهان اخذ می‌شود.

بنابراین: از یک سو ایالات متحده آمریکا و مستقیم‌ترین متحدان - دست‌نشاندها که با "کارخانه پول کاغذی" اکثریت را در

اختیار می‌گیرند و از سوی دیگر، بسیاری از چینی‌ها که با امتناع روزافزون از دلار، ابزار اصلی سرقت، مخالف آن هستند. در این راستا، رفتار اخیر عربستان سعودی معیار را تعیین می‌کند.

او با سرپیچی از ایالات متحده، ابتدا با چین برای مذاکره با یکدیگر به ارزش‌های خود به توافق رسیدند و همین چند هفته پیش توافق دیگری با ایران منعقد کرد، با وجود:

"تلاش آمریکا برای منزوی کردن اقتصادی ایران از طریق تحریم" [۹]. با این حال، تنها پس از آنکه:

«چین به لطف وزن اقتصادی و ژئوپلیتیکی خود توانسته است دست برتر را به دست آورد. [۱۰]» بله، فقط چین، این همان چیزی است که ایالات متحده حتی آن را دشمن وجودی خود می‌داند. از سوی دیگر، همانطور که شاهزاده فیصل بن فرحان آل سعود، وزیر امور خارجه عربستان، در رابطه با چین اعلام کرد:

"این شریک تجاری اصلی ما است. همچنین بزرگترین شریک تجاری اکثر کشورها است. و این واقعیتی است که باید با آن دست و پنجه نرم کنیم." [۱۱] گویی می‌خواهد بگوید: آمریکا و دلار بدون چین، "کارخانه جهان" نه! و اگر چه متناقض به نظر می‌رسد، آنچه که اوضاع را برای ایالات متحده پیچیده‌تر کرد، دقیقاً تصویب آن تحریم‌های "بی سابقه" [۱۲] علیه روسیه بود.

### شکست تحریم‌ها

فقط یک سال پیش بایستن تحریم‌ها را سلاحی می‌دانست که: "قابلیت وارد کردن خسارت، در رقابت با قدرت نظامی" را دارد [۱۳]. مطمئن بود که تحریم‌ها ظرف چند ماه روسیه را به زانو در می‌آورد.

الینا ریباکووا، معاون ارشد اقتصادی مؤسسه مالی بین‌المللی در واشنگتن نیز به شدت به این موضوع متقاعد شده بود که در فوریه سال گذشته پیش‌بینی کرد: "سقوط

ارزش پول و بحران در ذخایر و



احتمال فروپاشی کامل سیستم مالی روسیه". به جز این که در پایان ماه آوریل باید اذعان کنیم که: «روسیه در حال شنا [در نقدینگی] بود» [۱۴]

اغلب برای قدرتمندان اتفاق می افتد، شاید به این دلیل که آنها از تکبر خود کور شده‌اند، که باور کنند آنچه برای آنها خوب است برای کل جهان نیز خوب است. بنابراین، نه بایدن و نه درباریان او، برخلاف آنچه قبلاً ذکر شد، راندل و جی فولر پیش‌بینی نکردند که:

تحریم‌های اقتصادی با توقیف دارایی‌ها و لغو قراردادهای کالایی لغو شده و مسدود شدن نقل و انتقالات مالی از طریق سامانه سوئیفت، بخش‌هایی از بانک‌ها و بیمه‌های بین‌المللی را نگران کرده و درخواست‌ها برای حذف دلار افزایش یافته است. وقتی روسیه خواستار پرداخت انرژی به روبل، یوان یا درهم امارات شد، چین و هند با آن موافقت کردند. [۱۵]

روسیه نه تنها سقوط نکرد، بلکه خود را دارای «متحدان» بسیار بیشتری یافت که شاید خود پوتین پیش از حمله به اوکراین نمی‌توانست پیش‌بینی کند. در عوض، مسلم است که به لطف آنها، روسیه حتی وضعیت مالی خود را در سال ۲۰۲۲ بهبود بخشیده است:

«روبل روسیه به بالاترین نرخ مبادله در تاریخ رسید [و] مازاد تجاری در سال ۲۰۲۲ معادل ۲۲۷ میلیارد دلار، ۸۶ درصد نسبت به سال ۲۰۲۱ افزایش یافت. در همین مدت، کسری تجاری ایالات متحده ۱۲.۲ درصد افزایش یافت [۱۶].»

در حالی که ایالات متحده:

«آنها سال ۲۰۲۲ را با کسری تجاری ۱.۱۸۱ میلیارد دلار، کسری بودجه ۱.۴ تریلیون دلاری و بدهی فدرال ۳۱.۴۲ تریلیون دلار به پایان رساندند. اما این همه ماجرا نیست. پس از بهبود بدهی‌ها از ۱۸۱۲۴.۲۹۳ میلیارد دلار به ۱۶۲۸۵.۸۳۷ میلیارد دلار (-۸۳۸.۴۵۶)

میلیارد دلار) بین سه ماهه چهارم سال ۲۰۲۱ تا سه ماهه دوم ۲۰۲۲، با وجود خروج عظیم سرمایه از سمت اروپایی به سمت آمریکایی اقیانوس اطلس که در پی انحطاط درگیری روسیه و اوکراین رخ داد وضعیت مالی آنها دوباره به سرعت بدتر شد و بدهی آنها به ۱۶۷۱۰.۷۹ میلیارد دلار رسید. داده‌ها نشان می‌دهد که بین سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۲ [...] به طور کلی، حجم دارایی‌های بین‌المللی اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده بین سپتامبر و اکتبر به میزان ۱۷۰.۹ میلیارد دلار (از ۷۳۰۲.۶ به ۷۱۳۱.۷ میلیارد دلار) کاهش یافته است که به ۲۴۳ میلیارد دلار میرسد. (از ۷۵۴۵.۶ به ۷۳۰۲.۶ میلیارد) بدهی‌های ثبت شده در ماه قبل، علیرغم اینکه فدرال رزرو بین مارس و سپتامبر نرخ بهره را از ۰.۲۵ به ۲.۵ درصد افزایش داده بود [۱۷].

این اعداد و ارقام به خودی خود گویای این موضوع هستند: اگر امروز کسی وجود دارد که بیش از هر کس دیگری ریسک عدم پرداخت بدهی را به جان بخرد، دقیقاً ایالات متحده است، همانطور که با عدم پرداخت بخشی از بدهی صندوق املاک و مستغلات بلک استون نشان داد - یک غول عظیم که تقریباً یک تریلیون دلار را مدیریت می‌کند - و ورشکستگی بانک سیلکون ولی، شانزدهمین بانک بزرگ ایالات متحده و همچنین بانک جمهوری اول نشان داده شد.

در پرتو همه اینها، نیازی به یک گوی بلورین نیست تا پیش‌بینی کنیم، این جنگ که اکنون جهانی شده است، تنها می‌تواند با شکست در یکی از دو جبهه پایان یابد و بقای بشریت را به خطر بیندازد. یا با انقلاب کمونیستی که با پایان دادن به نظام سرمایه داری و استثمار کار مزدی، علت اصلی همه جنگ‌ها را از بین می‌برد. یادداشتها:

[۱] Trilussa - The Lullaby - Nanna de la Guerra - All Poems - A. Mondadori ed. 1954 - p. 500.  
[۲] سیمور هرش روزنامه‌نگار آمریکایی

است که در سال ۱۹۷۰ جایزه پولیتزر را برای گزارش کشتار مای‌لای در ویتنام که در آن سربازان آمریکایی بین سیصد تا پانصد غیرنظامی کاملاً غیرمسلح را قتل عام کردند، دریافت کرد.

[۳] مایکل گفولر و دیوید اچ راندل - نزدیک به ۹۰ درصد از مردم جهان ما را در مورد اوکراین دنبال نمی‌کنند

[۴] هلن ریچارد - اوکراین، تشدید - تحریم‌های دو لبه - لوموند دیپلماتیک - نوامبر ۲۰۲۲.

J.K. Galbraith - Unbearable cost. [۵] Bush, Grenspan and the economic of empire- Quote taken from: G. Gabellini - Krisis - Genesis, formation and crumbling of the US economic order- pag. 246 - Ed Mimesis - 2021

[۶] پائولو بریکو - آمریکا به دنبال سالهای سبز گمشده خود در صحرای تولید است - 14.09.2022

[۷] کئائو لیانگ - قوس امپراتوری چین و ایالات متحده در پایان - صفحه ۲۳۳.

[۸] D.H. Rundell e M. Gfoeller - art. cit [۹] رابرت زونینی - چین با همسایگان خود در خلیج فارس صلح می‌کند - ایران و عربستان سعودی از دشمن به شرکای تجاری - واقعت روزانه ۲۰۲۳/۰۳/۱۱.

[۱۰] همان

[۱۱] همان

[۱۲] بنابراین ماریو دراگی که آنها را بر اساس نظرات رئیس کمیسیون اروپا اورسولا فون در لاین توضیح داد.

[۱۳] هلن ریچارد - تحریم‌های دو لبه - لوموند دیپلماتیک - نوامبر ۲۰۲۲.

[۱۴] همان

[۱۵] Art. cited.

[۱۶] رابرت فریمن - تونل در انتهای نور

[۱۷] جاکومو گابلینی - وضعیت اقتصاد

ایالات متحده: به سمت نقطه بدون بازگشت؟